

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۷/۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۹/۱۵

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود

سال پنجم، شماره ۱۷، بهار ۱۳۹۰

اعتقاد به منجی، براساس «ضمیر ناخودآگاه جمعی» یونگ؛ با بررسی اسطوره کهن سیمرغ و تبیین اسطوره مدرن بشقاب پرنده

دکتر سیدرضی موسوی گیلانی*

مریم مولوی**

چکیده

این نوشتار، «اعتقاد به منجی» را با بررسی سیر تحولی اسطوره کهن سیمرغ (منجی) در مشرق زمین (ایران) و پیوند آن را با اسطوره مدرن بشقاب پرنده (منجی) در مغرب زمین (ایالات متحده آمریکا) به واسطه مفهوم ناخودآگاه جمعی یونگ و در قالب کهن الگوی رستگاری تبیین می‌کند. در بخش نخست، ابتدا به بررسی بحث ناخودآگاه جمعی، مفاهیم اسطوره، کهن الگو و غریزه از دیدگاه یونگ پرداخته و سپس در بخش دوم، به بررسی پیشینه اسطوره کهن سیمرغ و سیر تحولات آن در ایران می‌پردازیم و ارتباط آن را با ناخودآگاه جمعی بر مبنای روان‌شناسی تحلیلی یونگ بیان می‌داریم. سومین بخش این نوشتار درباره پرداخت به اسطوره مدرن بشقاب پرنده به واسطه دیدگاه یونگی و تبیین آن با مفهوم ناخودآگاه جمعی است و در پایان، نحوه پیوند اسطوره کهن سیمرغ و اسطوره مدرن بشقاب پرنده را با بیان برخی اشتراکات و تعریف ناخودآگاه جمعی یونگ برای نیل به رستگاری در قالب اعتقاد به منجی بیان خواهیم نمود.

واژگان کلیدی

یونگ، ناخودآگاه جمعی، اسطوره، کهن الگو، غریزه، نماد و رؤیا، سیمرغ، بشقاب پرنده، منجی.

* استادیار و عضو هیئت علمی گروه فلسفه هنر دانشگاه ادیان و مؤسسه آینده روشن (پژوهشکده مهدویت).

** دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه هنر دانشگاه علامه طباطبائی (moulavi-630@yahoo.com)

شاید بد نباشد هر کس از خود بپرسد آیا در ناخودآگاهش چیزی نیست که برای همگان سودمند باشد؟
کارل گوستاو یونگ

با توجه به فطرت و غریزه عدالت خواهی آدمی، اعتقاد به منجی باید اندیشه‌ای آغازین بوده باشد که در ناخودآگاه جمعی بشری نهفته و این صورت آغازین در طول هزاران سال، نفوذ خود را به گونه‌های مختلف نشان داده است. این اعتقاد به قدرتی برتر و ورای قدرت بشری برای برپایی صلح و عدالت در قالب اسطوره حیات بخش منجی، ریشه در ناخودآگاه بشر داشته و آن‌گاه که اقتضا کند در هر زمان و مکانی و متناسب با نیاز بشری سر برآورده و به یاری وی می‌شتابد. کارل گوستاو یونگ که مکتب «روان‌شناسی تحلیلی» را بنیان نهاد، ضمیر ناخودآگاه را به دو دسته تقسیم بندی می‌کند:

لایه فردی و لایه جمعی که لایه فردی به احیای قدیمی‌ترین مضامین دوران کودکی ختم می‌شود. لایه جمعی شامل زمان پیش از کودکی است؛ یعنی شامل مضامین بازمانده از حیات اجدادی است، در حالی که خاطره (تصویرهای موجود در ضمیر ناخودآگاه فردی) جسیم و پر جلوه می‌کند، چون که ریشه در زندگی فرد دارد. کهن‌الگوهای موجود در ضمیر ناخودآگاه جمعی^۱ همچون سایه به نظر می‌رسد؛ زیرا از زندگی فرد مایه نگرفته است. وقتی که واپس رفتن انرژی از دورترین زمان‌های کودکی دورتر می‌رود، آن وقت از آثار و زمینه بازمانده اجدادی سر درمی‌آورد و به شکل صورت‌های اساطیری درمی‌آید که همان نمونه‌های دیرینه^۲ است. آن وقت دنیایی روحانی که از پیش تصورش را نکرده بودیم، در نهان ما گسترش می‌یابد و مضامین روان‌شناختی خاص پدید می‌آید که با مفاهیم قبلی در تضاد است. این نمونه‌های دیرینه، چنان جذاب هستند که وقتی آن‌ها را بشناسیم، درمی‌یابیم چرا میلیون‌ها مردم با فرهنگ به عرفان و سیر و سلوک آفاق و انفس پناه می‌برند. (یونگ، ۱۳۷۸: ۱۰۵)

از نظر یونگ، این کهن‌الگوها حاصل تجربیات ممتد انسانی بوده و پیوسته در حال نو شدن هستند و به شکل اساطیر جلوه می‌کنند، در حالی که موضوع اسطوره،^۳ از جمله دل‌مشغولی‌های جاودانه آدمی است که گریبان اندیشه وی را هرگز رها نمی‌کند و در ذهنش

1. Collective unconscious.

۲. کهن‌الگو (archetype).

3. Myth.

پرسش‌هایی برمی‌انگیزند که هیچ‌گاه پاسخ به تمام و کمال خرسندکننده‌ای نمی‌یابند؛ از قبیل معنای مرگ و زندگی و سرنوشت بشر و سرهبط و امید رستگاری، شناخت موطن اصلی خویش و شوق بازگشت به آن و... که اسطوره‌شناسان ردپای چنین موضوعات «تاریخ‌گذری» را در بعضی رمان‌ها و نمایش‌نامه‌های رمزی دوران ما باز یافته‌اند. اسطوره، معرفتی باطنی است و در واقع نوعی عرفان و مذهب اسرار محسوب می‌شود. (ستاری، ۱۳۷۶: ۱۲)

در واقع این اساطیر که نمود کهن‌الگوها هستند در قالب رمزی تجلی می‌یابند و مدام در حال تکرار شدن هستند؛ چون نیاز فطری بشرند و بنابراین در هر دوره بدن‌ها نیاز است و لیکن در هر دوره بنا به اقتضای آن دوره اسطوره قدیمی ناپدید شده، اما از بین نمی‌رود، ولی در دوره جدید بنا به شرایط آن، در قالبی نمادین و جدید ظهور می‌یابد که این نوشتار به این موضوع می‌پردازد.

چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، اسطوره‌ها مدام در حال نو شدن هستند. برخی، بعضی اساطیر جهان را صورت‌های نوین اساطیر کهن دانسته‌اند و معتقدند اساطیر کهن، جامه عوض کرده‌اند و در کسوتی نو ظاهر شده‌اند. برای مثال رایانه،^۱ معادل منموزینه^۲ (تجسم حافظه) یا منمون^۳ (کسی که به خاطر دارد یا به یاد می‌آورد)، رب‌النوع حافظه در یونان باستان است. (همو: ۵۹)

گرچه از یاد نباید برد که هرگاه اسطوره‌ای که مولود وضع و هنگام معینی است، ضرورت خود را از دست دهد، خود به خود ناپدید می‌شود؛ زیرا اشتها و باورپذیری هر اسطوره یا شعار به سیر وقایع و امور بستگی دارد و بدبخت آن‌که در این بازی بازنده شود! هیتلر که می‌گفتند مظهر زیگفرید است، اساطیر پیکار قهرمان با نیروی شرّ و روح خبیث زیان‌کار را زنده کرد و «شاخت» اقتصاددان، چهره‌ای نو از جادوگر و ساحر رقم زد و دیری نپایید که واقعیت تلخ، آن اساطیر را از صحنه تاریخ زدود. (همو: ۵۶)

زبان اسطوره لاجرم زبانی رمزی است؛ یعنی اسطوره به زبان رمز، معنا را آفتابی می‌کند که پایه و بنیانش ممکن است رمزی و مثالی باشد، اما مردم همواره می‌پندارند و باور دارند که آن اساس و بنیان، همواره محقق و عینی است. گفتنی است این تلقی از اسطوره، منحصرأً خداشناختی و دینی نیست، بلکه هم خداشناس می‌تواند چنین استنباطی داشته باشد و هم

1. Ordinateur.

2. Menmosune.

3. Mnemon.

خدانشناس؛ چنان‌که مارکس در توضیح تاریخ بشر از اسطورهٔ پرومته^۱ بهره می‌گیرد و فروید برای تحلیل ناخودآگاهی، به اساطیری که بیست قرن پیش از او، در متن و سیاق اجتماعی و فرهنگی کاملاً متفاوتی پدید آمده‌اند، توسل می‌جوید. برای مثال، اسطورهٔ ادیپ^۲؛ زیرا قدرت تأثیر سازمان‌بخش و ساختارساز اسطوره به اندازه‌ای است که خارج از تاریخ و زمان پیدایی‌اش عمل می‌کند و اثر می‌گذارد. (همو: ۷۵)

اسطوره به معنای خاص، شرح و روایت کارهای سترگ یا وصف اشخاصی است که واقعاً وجود تاریخی داشته‌اند یا واقعی بودنشان مورد تصدیق است، اما تخیل مردم آن‌ها را دگرگون و کژ و مژ کرده و سنت ادبی درازنفسی بدان‌ها شاخ و برگ داده است. (همو: ۱۶) اسطوره با تاریخ پیوندی تنگاتنگ و ناگسستنی دارد تا آن‌جا که به مبالغه گفته‌اند:

هیچ خط و مرزی نمی‌تواند دنیای تاریخ را به کلی از دنیای اسطوره جدا کند.
(زرین کوب، ۱۳۵۴: ۳۸)

اسطوره عین ثابت است و بدین اعتبار، هر دم تکرار می‌شود و باید همواره تکرار شود تا خیر، برکت، فضیلت و کرامتی که نخستین بار در فجر خلقت با ظهور اسطوره پدید آمد، پیوسته تجدید یا احیا گردد. (ستاری، ۱۳۷۶: ۱۰) زمانی بعضی چیزها موضوع گفتاری اساطیری می‌شوند و بعد از بین می‌روند و چیزهای دیگری جایشان را می‌گیرند و اسطوره می‌گردند. بنابراین می‌توان گفت بعضی اساطیر بسیار کهنند، اما این دعوی که اساطیری جاودانه‌اند، قولی بی‌وجه است. (همو: ۳۵) اسطوره باید همواره تجدید و تکرار شود تا اعمال انسانی معنا بیابند. بنابراین اسطوره با تاریخ آفاقی بیگانه است و درست‌تر بگوییم ضد تاریخ است؛ چه زمان آن، زمان سرمدی یا زمان بی‌زمان است و همین کارویژهٔ اسطوره است که «بازگشت جاودانه» نام گرفته است؛ زیرا زمان اسطوره، برخلاف زمان تاریخی، خطی یا «دیرند» نیست، بلکه برگشت پذیر است و این رجعت‌پذیری، خود خصلت ذاتی اسطوره به شمار می‌رود؛ چون اسطوره نمودار الگو و سرمشق یا عین ثابت است و بنابراین باید بی‌وقفه تکرار شود. (همو: ۷)

بنابراین چه گفته شد، بشر همواره در طول تاریخ، آن‌گاه که تحت شرایط عاطفی یا هیجانات و رخدادهای گوناگون قرار می‌گیرد و آن‌جا که شرایط زندگی یا روحی و روانی وی

۱. Prometheus (پرومتئوس) یکی از تیتان‌ها (نژاد غول‌پیکرها) بود. وی کسی است که پیش از آفرینش آدم، بر روی زمین ساکن شده است. پرومتئوس نماد تحمل بزرگوارانه عذابی است که شایستهٔ آن نیست و نیز نماد قدرت و آرزو و اراده در برابر ستم ظالمان است.

۲. قهرمان تراژدی به همین نام، اثر سوفوکل، نمایش نامه نویس معروف.

ایجاب می‌کند، به ضمیر پنهان و دنیای ژرف درون خود پناه می‌برد و گویی نیرویی مرموز نموده‌های حیات بخش کهنش را به یاری می‌طلبد؛ نمادهای اساطیری و صورت‌های ازلی که میراث اجداد و نیاکانش بوده و در زمان حساس زندگی از پس هزارها سربرآورده و در رستاخیزی معجزه‌آسا حیات رو به افولش را جانی تازه می‌بخشد؛ چونان سیمرغ روحانی مشرق‌زمین که به دست پیر نیشابور در برابر تاخت و تاز قوم مغول منجی معرفت مرغان *منطق‌الطیر* می‌گردد یا در پهنه آسمان غرب تیره از جنگ اسطوره علم در قالب پرنده مدرن بشقاب پرنده سر برمی‌آورد تا نویدبخش عواطف متشنج و روح سیلی خورده از فن‌آوری و تکنولوژی ضدبشری خدای علم مردمان آن سامان گردد.

برای پرداختن به بحث اعتقاد به منجی بر اساس ضمیر ناخودآگاه جمعی یونگ، لازم است در آغاز برخی مفاهیمی چون ناخودآگاه، ناخودآگاه جمعی، کهن‌الگو، اسطوره و غریزه تبیین شود.

ما در فرآیند تمدن خود، دیواری محکم و نفوذناپذیر میان خودآگاهی خود و عمیق‌ترین لایه‌های غریزه‌های روانی مان بنا کرده‌ایم و حتی خودآگاهی خود را از بنیان اندامی پدیده‌های روانی جدا نموده‌ایم. خوشبختانه ما لایه‌های غرایز اساسی خود را از دست نداده‌ایم. البته اگرچه این غرایز نمی‌توانند خود را جز با زبان نمایه‌های تصویری بیان کنند، به هر روی، بخشی از ناخودآگاه ما را تشکیل می‌دهند و از آن جا که پدیده‌های غریزی به شکل‌های نمادین بروز می‌کنند، همیشه قابل شناسایی نیستند. (یونگ، ۱۳۸۲: ۶۵) از نظر یونگ نمادها تنها در خواب دیدن پدید نمی‌آیند، بلکه در هرگونه تظاهر روانی نیز دخالت دارند. (همو: ۶۹)

همان‌گونه که در بدن آدمی مجموعه‌ای از اندام‌ها که هر یک تاریخ تکامل ویژه خود را دارند یافت می‌شود، در ذهن نیز می‌توان سازمان‌دهی مشابهی را مشاهده کرد و بدون شک، ذهن نیز تاریخ تکامل خود را دارد. البته منظور از «تاریخ» این نیست که ذهن با بازگشت آگاهانه به گذشته به وسیله زبان و سایر رسوم فرهنگی ساخته می‌شود، بلکه منظور انکشافی است که در ذهن انسان اولیه که هنوز روانش کمی شبیه حیوان بوده از نظر زیستی، ماقبل تاریخی و ناخودآگاه به مرور روی داده است. این روان بسیار کهن اساس ذهن ما را تشکیل می‌دهد و پژوهش‌گر ذهن نیز همین‌گونه می‌تواند شباهت‌های موجود میان نمایه‌های رؤیای انسان امروزی با نموده‌های ذهن انسان اولیه و «جلوه‌های گروهی» و مضمون اسطوره‌ای او را مشاهده کند. (همو: ۹۵)

ناخودآگاه جمعی

«ضمیر ناخودآگاه جمعی» از جمله مفاهیمی است که روان‌شناسی تحلیلی (مکتب یونگ) را از روان‌کاوی (فرویدیسیم) متمایز می‌کند. یونگ علاوه بر ناخودآگاه فردی، قائل به لایه‌های عمیق‌تری در ذهن است که تصاویر ذهنی جهان‌شمول را در خود جای داده است. ضمیر ناخودآگاه جمعی از روان خود فرد نشئت نمی‌گیرد، بلکه حاصل انباشته شدن دلالت‌های روانی تجربیات عام بشر و به عبارتی میراثی روانی است که از بدو تولد در ذهن هر فرد جای دارد. یونگ تصاویر ذهنی جهان‌شمولی را که در این ضمیر ناخودآگاه جمعی جای دارند «کهن‌الگو» می‌نامد و اسطوره را نمود آن می‌داند. کهن‌الگوها به رویدادهایی مربوط می‌شوند که در زندگی هر فردی از اهمیتی بنیانی برخوردارند (مانند ازدواج، فرزنددار شدن، مرگ و از این قبیل) و در حیات روانی فرد به صورت تصاویری از قبیل «همزاد مؤنث» (آنیما)، «همزاد مذکر» (آنیموس)، «سایه» و «قهرمان» تبلور می‌یابند. کهن‌الگوها با به وجود آوردن احساس و شور، اراده فرد را مقهور می‌کنند و لذا یونگ اعتقاد داشت که فرد ممکن است در رفتار خویش «سرمشقی کهن‌الگو» در پیش بگیرد. نمونه این «سرمشق‌های کهن‌الگو» را در واکنش یا احساس عاشق و معشوق می‌توان دید که نه برآمده از رابطه شخصی این دو با یکدیگر، بلکه سرچشمه گرفته از کهن‌الگوی «آنیما» و «آنیموس» است که زمینه بروز آن واکنش یا احساس را در فرد ایجاد می‌کند. سرمشق رفتار یا احساس «عشق ورزیدن» پیشاپیش در ضمیر ناخودآگاه ما وجود دارد و به همین سبب، میل به یافتن معشوق یا عاشق به طور طبیعی در هر یک از ابناء بشر بروز می‌کند. (پاینده، ۱۳۸۵: ۱۸۸ - ۱۸۹)

یونگ در کتاب *زرتشت نیچه* اشاره می‌کند که اسطوره، حکم «درس‌نامه» ای را دارد که به جای شرح و تبیین عقلانی، کهن‌الگوها را مثل یک تصویر یا کتاب داستان بازنمایی می‌کند. (همو: ۱۸۹ - ۱۹۰) یونگ، اصطلاح صورت ازلی^۱ (کهن‌الگو، صور مثالی یا نمونه دیرینه) را به معنای تصاویر و رسوبات روانی ناشی از تجارب مکرری که اجداد و نیاکان بشر از سر گذرانده‌اند به کار برد. بنابر عقیده یونگ، این تصاویر بدوی در ناخودآگاه قومی نسل بشر جا دارد و به شکل اسطوره، مذهب، خواب، اوهام شخصی و نموده‌های دیگر در آثار ادبی انعکاس می‌یابد.

۱. یونگ مفهوم صورت مثالی را از یاکوب بورکهارت به عاریت گرفته و با تعبیری از قبیل «تصویر اولی یا آغازین»، «تصویر اصلی»، «اسطوره» یا «رسوبات حافظه» تعریف کرده است و این بدین معناست که صور مثالی از دورترین تاریخ حیات نژاد به میراث مانده است؛ در واقع، آثاری از نخستین تجارب آدمی در صحنه هستی و طبیعت و در قبال دیگر هم‌نوعان و نیز در حق خویشتن خویش است که موروثی شده‌اند. (کزازی، ۱۳۷۲: ۷۶)



(داد، ۱۳۸۲: ۳۳۴)

«ناخودآگاه جمعی» مهم‌ترین دست‌آورد یونگ در عرصه روان‌شناسی اعماق به شمار می‌آید. او ناخودآگاه جمعی را اقیانوسی ژرف می‌شمارد که خودآگاهی بر فراز آن به زورقی ناچیز می‌ماند. او در یکی از سخنرانی‌های خود می‌گوید:

اصطلاح ناخودآگاه را به منظور پژوهش و با علم به این‌که به جای آن می‌توانستم واژه «خدا» را به کار گیرم، ابداع نمودم و در آن جایی که به زبان اساطیر سخن می‌گویم، مانا، خدا و ناخودآگاهی^۱ با هم مترادفند؛ زیرا از دو مفهوم اولی، یعنی مانا و خدا، همان قدر بی‌خبریم که از معنای آخر. (شایگان، ۱۳۷۱: ۲۱۲)

کهن‌الگو

برجسته‌ترین و بزرگ‌ترین ویژگی ناخودآگاهی جمعی آن است که گنجینه و نهانگاه نگاره‌ها و نمادهایی است شگفت و جهانی که یونگ آن‌ها را «آرکی‌تایپ» نامیده است. آرکی‌تایپ (آرکی تایپ) نمونه کهن است؛ آن را «صورت ازلی»، «صورت نوعی»، «کهن‌الگو» نیز ترجمه کرده‌اند.

یونگ خود، در کتاب *چهار صورت مثالی* از کسانی که پیش از او بدین نگاره‌های ذهنی باستانی اندیشیده‌اند، بدین‌سان یاد آورده است:

من ادعا نمی‌کنم که در اشاره به این واقعیت اولین نفرم. این افتخار به افلاطون تعلق دارد. اولین محقق که در حوزه قوم‌شناسی، توجه را به کثرت ظهور برخی از «صورت ذهنی ابتدایی» معین جلب کرد، آدولف باستین بود. دو محقق بعدی هیوبرت و موس، پیروان دورکیم از «مقولات تخیل» سخن راندند؛ و نخستین بار شخصیت بزرگی چون هرمن ازنر بود که تشکل پیشین ناخودآگاه را تحت پوشش تفکر ناخودآگاهانه تشخیص داد. اگر من هم در این اکتشاف صاحب سهمی باشم، آن است که نشان داده‌ام صور مثالی تنها از راه سنت، زبان و مهاجرت انتشار نمی‌یابند، بلکه ممکن است در هر زمان و مکان و بدون وجود هیچ نفوذ خارجی خودبه‌خود تجلی کنند. (کزازی، ۱۳۷۲: ۷۲ - ۷۳)

نمونه‌های کهن، از دید یونگ، به فراسوی خرد بازمی‌گردند و در گوهر خویش به دور از

۱. پیش از یونگ نیز کاروس، فن هارتمن و به‌گونه‌ای شوپنهاور، اندیشه‌ورز نام‌دار آلمانی، ناخودآگاهی را با نیروی آفریدگار جهان یکی شمرده‌اند.

پیکره و نمود هستند. نیروهایی مینوی‌اند که در دریای ازلی ناخودآگاهی نهفته‌اند. آن چه ما به میراث می‌بریم، جنبه «پیش‌سازندگی» و «طرح‌بخشی» این کهن نمونه‌هاست. هنگامی که کهن نمونه پدیدار شد در پیکر نماد به نمود می‌آید؛ زیرا نماد در بن، نمودی است آشکار از نمونه کهن که ناپیدا است. (همو: ۷۵)

می‌توان بر آن بود که آن چه یونگ آن را ناخودآگاهی جمعی خوانده، همه بشریت است که در هر کس فرو فشرده و گرد آمده است. آن چه در درازنای زمان بر تبار انسانی گذشته است، آن چه بر پدران و مادران هر فرد یکی پس از دیگری در زندگانی آزموده‌اند، در ژرفای تاریخ نهاد وی، در نهن خانه‌ای ناشناخته و رازآمیز که ناخودآگاهی جمعی است بر هم توده شده است و به یادگار مانده است. این ناخودآگاه پی‌دارای این ویژگی است که متعلق به یک فرد نیست و با مشخصات ویژه و معین شخصی معلوم ظاهر نمی‌شود، بلکه تقریباً در نزد همه مردمان یکسان و همانند است. به آن نام ناخودآگاهی کهن و باستانی داده‌اند، به دلیل خصلت ابتدایی فرآورده‌هایش. در ضمن آن را جمعی نیز نامیده‌اند، برای آن که بدین وسیله خصلت عمومی و غیرشخصی‌اش را معلوم بدارند. (همو: ۷۰ - ۷۱)

یونگ می‌گوید:

زبان ناخودآگاه، زبان نمادهاست. ناخودآگاه بی‌پرده و برهنه با ما سخن نمی‌گوید، بلکه همواره در جامه‌ای از رمز و راز و در پوششی از نماد پنهان می‌گردد. ناخودآگاه به زبان رؤیا و اسطوره با ما سخن می‌گوید.

او زادگاه اسطوره و رؤیا را در درون ناخودآگاه می‌داند. وی رؤیای جمعی را اسطوره می‌نامد که در طی تاریخ، اقوام و ملل آن را دیده و به زبان تمثیل و نماد بازگفته‌اند. در حقیقت ناخودآگاه جمعی همان عاملی است که نمادهای جمعی را پدید می‌آورد. از سوی دیگر در گستره فرهنگ نمادهای جمعی، ژرف‌ترین لایه‌های ناخودآگاه را آشکار می‌سازد. این نمادها کالبدهایی را تشکیل می‌دهند که کهن‌ترین نمونه‌ها در نهادشان شکل می‌گیرد و سپس پدیدار می‌شود. (شایگان، ۱۳۷۱: ۱۲۲ - ۱۶۱)

زبان ناخودآگاهی زبان آن چه را می‌خواهد بازگوید و بازنماید در جامه‌ای از راز و در پوسته‌ای از نمادها فرو می‌پوشد و فرو می‌پیچد. از دیگر سوی، زبان رؤیا نیز چون زبان اسطوره، زبانی نمادین و رمزآلود است و این از آن روست که رؤیا و اسطوره هر دو با ناخودآگاهی در پیوندند و از آن برمی‌آیند و مایه می‌گیرند. به دیگر سخن، ناخودآگاهی، به یاری رؤیا و اسطوره، با ما راز می‌گوید و با برانگیختن و پدید آوردن نمادهای رؤیایی و اسطوره‌ای، نهفته‌های خویش را بر ما

آشکار می‌سازد. از آن جا که رؤیا و اسطوره‌زادگان ناخودآگاهی‌اند، در چگونگی و ساختار نیز چندان از هم جدا نیستند؛ آن دو شیوه‌هایی هستند که ناخودآگاهی در بازنمود و بازگفت نهفته‌های خویش آن‌ها را به کار می‌گیرد. (کزازی، ۱۳۷۲: ۱۲۳)

اغلب فکر می‌کنند اصطلاح «کهن‌الگو» بیان‌گر نمایه‌ها یا انگیزه‌های اساطیری مشخص است. اما هیچ‌یک از این‌ها چیزی جز نمودهای خودآگاه نیستند و بنابراین اشتباه است اگر چنین پنداریم که نمودهایی چنین متغیر، موروثی شوند. کهن‌الگو بر آن است تا انگیزه‌های نمودهایی را بشناساند که در جزئیات کاملاً متفاوت هستند، اما شکل اصلی خود را از دست نمی‌دهند. (یونگ، ۱۳۸۲: ۹۶)

غریزه

کهن‌الگو در واقع گرایشی غریزی است؛ به همان اندازه که قوه محرکی سبب می‌شود پرنده‌ای آشیانه بسازد و مورچه‌ای زندگی تعاونی خود را سازمان دهد. در بیان رابطه‌های میان کهن‌الگو با غرایز باید گفت غریزه کششی جسمانی است که به وسیله حواس دریافت می‌شود. البته غرایز به وسیله خیال‌پردازی‌ها هم بروز می‌کنند و اغلب تنها به وسیله نمایه‌های نمادین، حضور خود را آشکار می‌سازند و یونگ همین بروز غرایز را کهن‌الگو نامیده است. منشأ آن‌ها شناخته شده نیست، اما در تمامی ادوار و در همه جای دنیا به چشم می‌خورند، حتی در جاهایی که نمی‌توان حضورشان را در تداوم نسل‌ها و آمیزش‌های نژادی ناشی از مهاجرت توضیح داد. (همو)

کهن‌الگوها و اسطوره‌ها، ادیان و فلسفه‌هایی را پدید می‌آورند که بر ملت‌ها و تمامی ادوار تاریخ تأثیر می‌گذارند و هر کدام را متمایز می‌کنند. اسطوره‌های مذهبی می‌توانند به منزله گونه‌ای درمان روانی علیه دردها و نگرانی‌های بشری همچون گرسنگی، جنگ، بیماری و مرگ انگاشته شوند. مثلاً اسطوره جهانی قهرمان همواره به مردی بسیار نیرومند یا نیمچه خدایی اشاره دارد که بر بدی‌هایی در قالب اژدها، مار، دیو و ابلیس پیروز می‌شود و مردم خود را از تباهی و مرگ می‌رهاند. (همو: ۱۱۲)

شباهت‌های موجود میان اسطوره‌های قدیم و وقایعی که در خواب‌های انسان امروزی بروز می‌کنند نه تصادفی هستند و نه بی‌اهمیت. سبب هم این است که ناخودآگاه انسان امروزی توانایی آفریدن نمادهایی را داراست که در قدیم در آیین‌ها و باورهای انسان بدوی نمود پیدا می‌کرده است. این توانایی آفرینش هنوز هم نقش روانی مهم را ایفا می‌کند. ما بیش از آن‌چه

می‌پنداریم، وابسته پیام‌های این نمادها هستیم و رفتار و کردارمان عمیقاً تحت تأثیر آن‌هاست. (یونگ، ۱۳۸۲: ۱۵۸)

نماد و رؤیا

زبان رؤیا نیز چون اسطوره، زبان نمادهاست. اسطوره را با رؤیا، در سرشت و ساختار، تفاوتی چندان نیست. رؤیا و اسطوره هر دو نمادینند؛ زیرا هر دو از ناخودآگاهی برآمده‌اند؛ رؤیا از ناخودآگاهی فردی، اسطوره از ناخودآگاهی تباری و همگانی. رؤیا زبان اسطوره‌ای فردی است و اسطوره رؤیایی همگانی. (کزازی، ۱۳۷۲: ۵۹)

به بیان دیگر، اسطوره راهنمای فهم کهن‌الگوهاست و با بررسی شخصیت‌های اسطوره‌ها در واقع شناخت دقیقی از کهن‌الگوها کسب می‌کنیم. این نکته درخور توجه است که رهیافت یونگ به اسطوره، بدین ترتیب کانون توجه روان‌کاوان را از آسیب‌شناسی روانی شخصیت‌های اسطوره‌ای به جنبه کاملاً تحلیلی (کشف رمزگان کهن‌الگوها) معطوف کرد. آسیب‌شناسی روانی شخصیت‌های اسطوره‌ای را البته استاد یونگ در روان‌کاوی باب کرده بود. یونگ متقابلاً با فردیت‌زدایی و آسیب‌زدایی از شخصیت‌های اسطوره‌ای، دنیای اسطوره را پرتوی روشنی بخش بر روان پیش‌آگاه جامعه محسوب کرد. از نظر یونگ، شناخت اسطوره‌های ملل گوناگون، یعنی شناخت تبلورهای فرهنگی ژرف‌ترین لایه‌های روان همهٔ ابناء بشر. (پاینده، ۱۳۸۵: ۱۹۰)

برخی نمادها مثلاً در خواب به گفتهٔ یونگ از ناخودآگاه جمعی ناشی می‌شود؛ یعنی بخشی از روان که میراث روانی مشترک بشریت است. این نمادها آن قدر قدیم و ناآشنا هستند که انسان امروزی قادر نیست آن‌ها را درک و یا مستقیماً جذب کند. (کزازی، ۱۳۷۲: ۱۵۷)

با توجه به آن‌چه در بخش نخست مقاله شرح داده شد، تا حدودی با کلیدی‌ترین مفاهیم روان‌شناسی تحلیلی یونگ آشنا شدیم. در بخش دوم، به سیر اسطورهٔ سیمرغ در ادب و حکمت ایران زمین می‌پردازیم و شباهت‌های معنوی آن را با مبانی امام‌شناختی در شیعهٔ امامیه پی می‌گیریم که نخستین بار دکتر محمدیوسف نیری آن را مطرح کرد. در این میان، به مبانی مربوط به مباحث یونگ و ارتباط آن با کهن‌الگوی منجی اشاره خواهیم نمود.

سیر اسطورهٔ کهن سیمرغ

سیمرغ در اوستا

نکته‌ای که بینش اسطوره‌ای را در باب سیمرغ با جهان واقعیت پیوند می‌زند، این است



که در فروردین یشت (بند ۹۷) از شخصی به نام «سئنه» یاد شده که او صد سال پس از پیدایی دین زرتشت بزد و دویست سال پس از آن بمرد. بر این اساس او را نخستین پیرو مزدیسنا می‌دانند که صد سال در این اعتقاد بزیست و با یکصد تن از مردان خویش به روی زمین آمد. وی از شاگردان زردشت معرفی شده است. «سئنه» افزون بر این نام، نخستین مؤمن به زردشت است و به معنای شاهین و عقاب نیز ترجمه شده و آن را با وارغن^۱ اوستایی یکی دانسته‌اند. (پورداوود، ۱۳۴۷: ۸۲)

دکتر معین معتقد است که بین دو مفهوم سئنه اوستایی و سیمرغ فارسی، یعنی اطلاق آن بر مرغ مشهور و نام حکیمی دانا رابطه‌ای موجود است. در عهد کهن، روحانیان و موبدان علاوه بر وظایف دینی، شغل پزشکی نیز داشته‌اند. بنابراین تصور می‌شود یکی از خردمندان روحانی در عهد باستان که نام وی سئنه^۲ بوده، سمت روحانی مهمی داشته که انعکاس آن به خوبی در اوستا آشکار است. همچنین وی به طبابت و مداوای بیماران نیز شهرت داشته است. بعدها «سئنه» نام روحانی مذکور را به معنای لغوی خود نام مرغ گرفتند و جنبه پزشکی او در بند ۳۴ - ۳۸ آمده است: «کسی که استخوان یا پری از این مرغ دلیر (وارغن) با خود داشته باشد، هیچ مرد دلیری او را نتواند براندازد و نه از جای براند. آن پر، او را همواره نزد کسان گرمی و بزرگ دارد و او را از فرّ برخوردار سازد. آری، پناه بخشد آن پر «مرغان مرغ» در هنگام برابر شدن با هم آوردان خون خوار و ستمکار، دارندگان آن پر کم‌تر گزند یابند. همه بترسند از کسی که تعویذ پر مرغ وارغن با اوست.» (معین، ۱۳۷۵: ۲۱۷)

در اوستا و آثار پهلوی، آشیانه این مرغ بلندپرواز در بالای درختی است که در میان اقیانوس فراخ کرت واقع است. هر وقت که از روی آن درخت برمی‌خیزد، هزار شاخه از آن می‌روید و هر وقت که به روی آن فرود می‌آید، هزار شاخه از آن شکسته، تخم‌های آن‌ها پاشیده و پراکنده می‌گردد. (نک: پورداوود، ۱۳۴۷: ج ۱، حاشیه ۵۷۵ - ۵۷۷)

همان‌گونه که پیداست سیمرغ در ابتدا انسانی واقعی (از روحانیان خردمند عهد باستان که در پزشکی هم مهارت داشته و به نوعی درمان‌بخش انسان‌ها) بوده که به دلیل نام خود که به معنای پرنده‌ای بوده، بعدها با گذشت زمان نام افسانه‌ای سیمرغ به خود می‌گیرد و با نماد پرنده‌ای اسطوره‌ای،^۳ تنها ردپای آن را در آثار ادبی و هنری عرفانی در فرهنگ ایران زمین

۱. Voraghan.

۲. از نام پرنده موصوف گرفته شده است.

۳. البته دقیقاً مشخص نشده از چه زمانی این نماد اسطوره‌ای پرنده به وجود آمده است. تنها ردپای آن را می‌توان در آثار



می توان دنبال کرد.

معنای لغوی سیمرغ

در ذیل کلمه «سیرنگ» آمده است:

به معنای سیمرغ؛ زیرا که سی رنگ دارد. سیرنگ برون بیرنگ، پرنده‌ای است که آن را سیمرغ و عنقا خوانند و عنقای مغرب همان است و آن را به سبب آن عنقا گویند که گردن او بسیار دراز بوده است و کنایه از محالات و چیزی که فکر بدان نرسد و اشاره بر ذات باری تعالی هم هست. مرغ داستانی معروف، مرکب از دو جزء سین یا سئینه و مرغ. سئینه به لغت اوستا مرغ شکاری است و به شکل سین در کلمه سیندخت مانده و سیمرغ در اصل سین مرغ بوده است. این مرغ نظیر عنقاء عربی است.

در کتبی که قدما درباره حیوانات و طیور نوشته‌اند یا ضمن «علوم اوایل» از این اجناس اسم برده‌اند که آمده است:

عنقا که آن را به پارسی سیمرغ گویند، او را در جهان نام هست، اما نشان نیست و هر چیزی را که وجود او نادر بود به عنقای مغرب تشبیه کنند. و در بعضی از تفاسیر آورده‌اند که در زمین اصحاب رس، کوهی بود بس بلند، بهر وقتی مرغی بس عظیم با هیئتی غریب و پرهای او به الوان مختلف و گردنی به افراط دراز که او را بدان سبب عنقا گفتندی و هر جانوری که در آن کوه بودی از وحوش و طیور صید کردی و اگر صیدی نیافتی از سر کوه پرواز کردی و هر جا کودکی دیدی برداشتی و بردی و چون آن قوم ازو بسیار در رنج بودند، پیش حنظله بن صفوان رفتند که پیغمبر ایشان بود و ازو شکایت کردند. حنظله دعا کرد حق تعالی آتشی بفرستاد و آن مرغ را بسوخت. و زمخشری در ربيع الابرار آورده است که حق تعالی در عهد موسی علیه السلام مرغی آفرید نام او عنقا و از چهارپای بود و از هر جانب او رویی مانند روی آدمی و او را همچو او جفتی بیافرید و ایشان در حوالی بیت المقدس بودندی و صید ایشان از وحوش بودی که با موسی علیه السلام انس داشتند و چون موسی به دار بقا پیوست، ایشان از آن زمین نقل کردند و به زمین نجد فرود آمدند و پیوسته کودکان را می بردند و طعمه می ساختند. چون خالد بن سنان العبسی بعد از عیسی علیه السلام به تشریف نبوت سرافراز گشت، اهل حجاز و نجد از آن مرغ شکایت کردند [و] او دعا کرد حق تعالی به دعای خالد بن سنان نسل



ایشان را منقطع کرد و جز نام ایشان در جهان نماند. و بعضی گویند به دعای خنطله ایشان را به بعضی از جزایر محیط انداخت و در آن جزایر فیل و کرگدن و ببر و جاموس و بیش تر حیوانات باشند، لیکن او جز فیل را صید نکند و اگر فیل نیابد، تنین یا مار بزرگ صید کند و دیگر حیوانات را به واسطه آن که مطیع اویند متعرض نشود.

اما این مرغ، پرنده‌ای است آریایی که نامش در اوستا به صورت Saeno Meregho و در پهلوی Sen-Murv یا سیمرغ پیشوا و سرور همه مرغان و اولین مرغ آفریده شده است. (بند هش، فصل ۲۴، بند ۱۱)

در کتاب Cults and Legends of Ancient Iran and China از مرغی چینی به نام Ho-Sine اسم برده شده است که مؤلف کتاب آن را «کلنگ» ترجمه کرده و با سئنه اوستایی یا مرغ دیگر در اوستا به نام Vareghan (بال زن) که مترجمان آن را عقاب و شاهین ترجمه کرده‌اند مقایسه نموده است (۴۶ - ۵۲) و حکایت سیمرغ افسانه‌ای شاهنامه را نیز با افسانه‌ای مانند آن که در آثار چینی موجود است تطبیق نموده (۱۳ - ۱۸) و فصلی درباره سیمرغ و مرغ رخ چینی آورده است. (tebyan.com)

سیمرغ در شاهنامه

فردوسی در شاهنامه دو چهره متفاوت از سیمرغ ارائه داده است: یزدانی (در داستان زال) و اهریمنی (در هفت خوان اسفندیار)؛ زیرا همه موجودات ماورای طبیعت نزد ثنویان (دوگانه پرستان) دو قلوبی متضاد هستند. سیمرغ اهریمنی بیش تر یک مرغ ازدهاست. (همشهری) چنان که در شاهنامه، سیمرغ به دو گونه جلوه کرده است: نخست، اسم نوع پرنده‌ای عظیم‌الجثه است که بر فراز کوه آشیانه و نیرویی بزرگ و قدرتی عظیم دارد، ولی او نیز فانی گردد. رستم در خوان پنجم از هفت خوان، به این سیمرغ برمی خورد و او را می‌کشد. (فردوسی، ۱۳۷۹: ۲۷۱) دوم اسم خاص ظاهراً پرنده‌ای از نوع اول که دارای دانش و حکمت است و در داستان وی بویی از بقا استشمام می‌شود و همین سیمرغ که یادآور سئنه اوستاست، به شرحی که در شاهنامه باید دید، نوزادی را که پدرش سام او را به دور افکنده بود به البرز کوه می‌برد تا خوراک جوجگان خویش سازد، ولی از جانب بارگاه الهی مأمور محافظت از کودک گردید:

به سیمرغ آمد صدایی پدید که ای مرغ فرخنده پاک دید
نگه دار این کودک شیرخوار کزین تخم مردی درآید به بار

سیمرغ هم بنا به امر حق به تربیت زال همت می‌گمارد تا جوانی برومند می‌شود و چون خبر او به سام می‌رسد، برای یافتن فرزند به البرز کوه می‌رود و به مکمن سیمرغ می‌رسد که:

یکی کاخ بدتارک اندر سماک نه از رنج دست و نه از آب و خاک
و سیمرغ از واقعه آگاه می‌شود، زال را که به آواز سیمرغ سخن می‌گفت و همه هنرها آموخته بود وادار می‌کند که نزد پدر رود و از پر خویش به او می‌دهد تا در هنگام سختی بر آتش افکند تا سیمرغ به مدد او شتابد. چون او را نزد پدر می‌آورد سام این‌گونه عمل می‌کند:

فرو برد سرپیش سیمرغ زود نیایش همی بافرین برفزود
که ای شاه مرغان تو را دادگر بدان داد نیرو و ارج و هنر
که بیچارگان را همی یاوری به نیکی به هر داوران داوری
ز تو بدسگالان همیشه نژند بمان همچنین جاودان زورمند

(همو: ۱۰۶ - ۱۱۳)

سیمرغ دو بار در هنگام سختی به فریاد زال می‌رسد: یکی هنگام زادن رستم که به علت بزرگی جسم از زهدان مادر بیرون نمی‌آمد و کار رودابه (زن زال و مادر رستم) به بی‌هوشی مرگ می‌کشد و زال ناچار پری از سیمرغ را در آتش می‌نهد و او حاضر می‌شود و دستور می‌دهد تا شکم مادر را بشکافند و فرزند را بیرون آورند و گیاهی را با شیر و مشک بیامیزند و بکوبند و در سایه خشک کنند و پس از بخیه زدن شکم رودابه بر آن نهند و پیر سیمرغ بر آن مالند تا بهبود یابد؛ (همو: ۱۷۶) دوم در جنگ رستم و اسفندیار که چون رستم در مرحله اول جنگ از اسفندیار شکست می‌خورد و مجروح و افگار به خانه برمی‌گردد، زال بار دوم پیر سیمرغ را در آتش می‌نهد و سیمرغ حاضر می‌شود:

چو سیمرغ را دید زال از فراز ستودش فراوان و بردش نماز
به پیشش سه مجمر پراز بوی کرد ز خون جگر بر رخس جوی کرد

سیمرغ این بار هم به شرحی که در *شاهنامه* باید دید، زخم‌های رستم را علاج می‌کند و او را به درخت گز که در ساحل دریای چین می‌روید، راهنمایی می‌کند. تیری دو شاخ که قاتل اسفندیار بود به او می‌دهد. (همو: ۳۵۵ - ۳۵۸)

داستان‌های مذکور سبب شده که سیمرغ (سیرنگ) را حکیم و دانایی باستانی تصور کنند. اگرچه در *شاهنامه*، سیمرغ به منزله موجودی مادی تصویر می‌شود، اما صفات و ویژگی‌هایی کاملاً فوق طبیعی دارد. ارتباط او با این جهان تنها از طریق زال است. به یکی از امشاسپندان یا ایزدان یا فرشتگان می‌ماند که ارتباط گاه‌گه‌هاشان با این جهان، دلیل تعلق آن‌ها با جهان

مادی نیست. سیمرغ در دیگر متون اساطیری فارسی همچون *گرشاسب نامه* اسدی طوسی، چهره‌ای روحانی و مابعدالطبیعی ندارد. اصولاً بعد از اسلام، جز در قسمت اساطیری *شاهنامه*، متن اساطیری به معنای حقیقی کلمه وجود ندارد. به همین سبب است که سیمرغ تنها با شخصیت و ظرفیت بالقوه تأویل‌پذیر اسطوره‌ای‌اش که در *شاهنامه* ظاهر می‌شود، به آثار منظوم و منثور عرفانی فارسی راه می‌یابد و از طریق شخصیت رمزی خود در عناصر فرهنگ اسلامی جذب می‌گردد. البته معلوم نیست که دقیقاً از چه زمانی و به دست چه کسی سیمرغ صبغه عرفانی گرفته است؛ اما سیمرغی که در *شاهنامه* فردوسی آمده است نیز فرشته مقرب الهی است. برای اثبات این مطلب ابتدا باید اصل و منشأ حکایت‌هایی را که فردوسی آن‌ها را مایه اصلی اشعار خود قرار داده و به ذوق نبوغ‌آمیز خود بر آن افزوده است، جدا گردد و سپس خود آن مایه‌ها ریشه‌یابی شوند. فردوسی در ابتدای *شاهنامه* می‌گوید:

تو این را دروغ و فسانه‌مان	به یکسان روش در زمانه‌مان
ازو هرچه اندر خورد با خرد	دگر برره رمز و معنا برد
یکی نامه بد از گه باستان	فراوان بدو اندرون داستان
پراکنده در دست هر موبدی	ازو بهره‌ای برده هر بخردی

پس رمزی بودن حکایات شاهنامه ادعای غریبی نیست، خصوصاً این‌که این حکایات از اعصار گذشته ایران و دوره موبدان و حکیمان فهلوی سرچشمه گرفته است و سخن از آن، کاملاً عادی و مانند دیگر پرندگان است. شاید معنای نوعی عقاب که برخی برای سیمرغ قائلند، ناظر به همین سیمرغ است. پس از *شاهنامه* فردوسی، کتب دیگری نیز در ادبیات فارسی وجود دارد که در آن‌ها از سیمرغ و ویژگی‌هایش یاد شده است. از جمله آن‌ها کتب و رسالات زیر را می‌توان برشمرد: *رسالة الطیر ابن سینا* و ترجمه شهاب‌الدین سهروردی از آن، *رسالة الطیر احمد غزالی*، *روضه الفریقین ابوالرجاء چاچی*، *نزهت‌نامه* علایی (نخستین دایرةالمعارف به زبان فارسی)، *بحر الفوائد* (متنی قدیمی از قرن ششم که در قرن چهار و پنج شکل گرفته و در نیمه دوم قرن ششم در سرزمین شام تألیف شده است) و از همه مهم‌تر *منطق الطیر* عطار است.

سیمرغ در عرفان اسلامی

سیمرغ در آثار سهرودی

سهروردی در *رسالة عقل سرخ* ضمن قصه زال و رستم و اسفندیار آورده است:

سیمرغ آشیانه بر سر طوبی دارد. بامداد سیمرغ از آشیانه خود به درآید و پَر بر زمین

بازگستراند. از اثر پراو میوه بر درخت پیدا شود و نبات بر زمین. (سهروردی، ۱۳۶۶: ۹) و در سیمرغ آن خاصیت است که اگر آینه یا مثل آن برابر سیمرغ بدارند، هر دیده که در آن آینه نگرند خیره شود. (همو: ۱۱) پیرا پرسیدم که گویی در جهان همان یک سیمرغ بوده است؟ گفت آن که نداند چنین پندارد و اگر نه، هر زمان سیمرغی از درخت طوبی بر زمین آید و این که در زمین بود منعدم شود معامعاً، چنان که هر زمان سیمرغی می آید این چه باشد نماند (همو: ۶).

و در رساله صفیر سیمرغ آورده است:

هر آن کس که در فصل ربیع قصد کوه قاف کند و آشیان خود را ترک بگوید و به منقار خویش پرو بال خود را بر کند چون سایه کوه قاف بر او افتد مقدار هزار سال این زمان که «و ان یوماً عند ربک کألف سنة» و این هزار سال در تقویم اهل حقیقت یک صبح دم است از مشرق لاهوت اعظم. در این مدت سیمرغی شود که او خفتگان را بیدار کند و نشیمن او در کوه قاف است. صفیر او به همه کس برسد و لکن مستمع کم تر دارد. همه با او اند^۱ و بیش تر بی او اند^۲ چنان که قائل گوید:

با مایی و مارا نه ای جانی از آن پیدا نه ای

و بیماری که در ورطه علت (بیماری) استسقا و دق گرفتارند، سایه او علاج ایشان است و برص را سود دارد و رنج های مختلف را زایل گرداند. و این سیمرغ پرواز بی جنبش کند و ببرد بی مسافت و نزدیک شود بی قطع. اما بدان که همه نقش ها دروست و الوان ندارد و در مشرق است آشیان او، مغرب از او خالی نیست. همه بدو مشغولند و او از همه فارغ. همه از او پرند و او از همه تهی و همه علوم از صفیر آن مرغ است، سازهای عجیب مثل ارغنون و غیر آن از صدای آن مرغ استخراج کرده اند. چنان که قائل گوید:

چون ندیدی همی سلیمان را تو چه دانی زبان مرغان را

و غذای او آتش است و هر که پری از آن پر بر پهلوئی راست بندد و بر آنان گذرد از حریق ایمن باشد و نسیم صبا از نفس اوست از بهر آن عاشقان راز دل و اسرار ضمائر با او گویند.

سیمرغ در منطق الطیر عطار

در منطق الطیر سیمرغ، حقیقت کامله جهان است که مرغان خواستار او، پس از طی مراحل

۱. با او هستند.

۲. بی او هستند.

سلوک و گذشتن از عقبات و گریوهای مهلک کوه قاف خود را به او می‌رسانند و خویش را در او فانی می‌بینند. (نیشابوری، ۱۳۷۷)

در *منطق الطیر* عطار داستان سفر گروهی از مرغان به راهنمایی هدهد به کوه قاف برای رسیدن به آستان سیمرغ است. هر مرغ به عنوان نماد دسته خاصی از انسان‌ها تصویر می‌شود. سختی‌های راه باعث می‌شود مرغان یکی یکی از ادامه راه منصرف شوند. در پایان، سی مرغ به کوه قاف می‌رسند و در حالتی شهودی درمی‌یابند که سیمرغ در حقیقت خودشان هستند. بیش‌تر محققان ادبیات، از جمله دکتر شفیع کدکنی معتقدند که در این داستان، سیمرغ رمزی از وجود حق تعالی است. سیمرغ رمز آن مفهومی است که نام دارد و نشان ندارد. ادراک انسان از او ادراکی «بی‌چگونه» است. سیمرغ در ادبیات ما گاهی رمزی از وجود آفتاب که همان ذات حق است نیز می‌شود. ناپیدایی و بی‌همتا بودن سیمرغ، دست‌آویزی است که او را مثالی برای ذات خداوند قرار می‌دهد. دکتر پورنامداریان معتقد است که در این داستان، سیمرغ در حقیقت رمز «جبرئیل» است؛ زیرا تقریباً تمام صفات سیمرغ در وجود جبرئیل جمع است. صورت ظاهری آن‌ها (بزرگ‌پیکری، شکوه و جمال، پرو بال) به هم شباهت دارد. بنابر آیه یکم سوره فاطر^۱ فرشته‌ها بال دارند. در داستان زال و سیمرغ، سیمرغ واسطه نیروی غیبی است و زال هم سیمایی پیامبرگونه دارد. این ارتباط بی‌شباهت به ارتباط جبرئیل (فرشته وحی) و پیامبران نیست. شبیه داستان پرورش کودک بی‌پناه توسط سیمرغ در مورد جبرئیل در فرهنگ اسلامی وجود دارد. جبرئیل نگه‌دارنده کودکان بنی‌اسرائیل است که مادرانشان آن‌ها را از ترس فرعون در غارها پنهان کرده‌اند. مشابه عمل التیام‌بخشی زخم‌های رستم توسط سیمرغ را در فرهنگ اسلامی در واقعه شکافتن سینه رسول خدا در ارتباط با واقعه معراج می‌بینیم. همچنان‌که سیمرغ بر درخت «هروسپ تخمک» آشیان دارد، جبرئیل نیز ساکن درخت «سدره‌المنتهی» است. (معین، ۱۳۷۵)

چنان‌که گذشت، اسطوره زبانی رمزی و نمادین دارد؛ چون از بطن ناخودآگاه بشری بیرون آمده و ناخودآگاه هیچ‌گاه بی‌پیرایه ظاهر نمی‌شود. مرغ، پرنده یا سیمرغ نمادی کهن‌الگویی است که در سرزمین ما نقش بسیار مهمی را ایفا می‌کند. به قول یونگ «گاه ناخودآگاه برای بیان مقاصد خود از یک انگیزه مربوط به دنیای بیرونی بهره می‌گیرد تا این‌گونه بنماید که از آن متأثر شده است.» (یونگ، ۱۳۸۲: ۳۳۴) با این توصیفات و طبق نظر یونگ، این نماد

۱. «... جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أُنْجِيحَةٍ مِّنِّي وَثَلَاثَ وَرَبَاعٍ».

برآمده از ناخودآگاه یا «این مرکز از مجموعه روان اصلی را یونگ "خود" می‌نامد تا از "من" که تنها بخش کوچکی از روان را تشکیل می‌دهد، متمایز کرده باشد.» (همو: ۲۴۱) البته نقش «مرغ» که ارتباطی تنگاتنگ با «روح» دارد، نه تنها در ایران باستان و در اسلام، بلکه در ادیان و مذاهب دیگر نیز نمود داشته است که یونانیان آن را Daimon یا نگاهبان روح درونی انسان می‌نامیدند، مصریان آن را ba یا بخشی از روح فرد می‌انگاشتند. به شکل پرنده‌ای با سر انسان بود و رومی‌ها آن را به مثابه genie یا همزاد انسان تکریم می‌کردند و در جوامع بدوی تر آن را روح محافظ حلول کرده در حیوان یا بت می‌دانستند. (همو: ۲۴۲)

اسطوره کهن سیمرغ و ارتباط آن با ناخودآگاه جمعی یونگ

بنابر نظر یونگ می‌توان گفت این پرنده می‌تواند نماد «خود» باشد؛ زیرا وی در این باره می‌گوید: «خود» معمولاً به صورت یک حیوان نمادین نمود پیدا می‌کند و طبیعت غریزی ما و پیوند آن با محیط را نمادین می‌کند. (درست از همین روست که در اسطوره‌ها و افسانه‌های پریان با بی‌شمار حیوانات یاری‌دهنده برخورد می‌کنیم) رابطه «خود» با طبیعت پیرامون و حتی کیهان احتمالاً از این ناشی می‌شود که «اتم اصلی» روان ما به نحوی در بافت دنیای درونی و بیرونی مشارکت دارد و تمامی نمودهای عالی زندگی به‌گونه‌ای با تداوم زمان - مکان هماهنگ هستند... ناخودآگاه ما نیز به نحوی که کاملاً از فهم ما خارج است با محیط گرداگردمان، یعنی گروه اجتماعی که به آن تعلق داریم و با جامعه به طور کلی و فراسوی این همه با بعد مکان - زمان و تمامی طبیعت هماهنگ است. (همو: ۳۱۰ - ۳۱۱) «خود» همانند تمامی فرآیندهای درونی در نهایت مناسبات و روابط انسانی ما را راهبری می‌کند و به آن‌ها نظم می‌بخشد. (همو: ۳۳۳) هرچند اسطوره‌ها در جزئیات بسیار متفاوتند؛ هرچه بیش‌تر موشکافی کنیم، بیش‌تر متوجه می‌شویم که ساختارشان بسیار شبیه یکدیگر است و گرچه توسط گروه‌ها یا افرادی آفریده شده‌اند که هیچ‌گونه رابطه مستقیم فرهنگی با یکدیگر نداشته‌اند، همگی الگویی جهانی و مشابه دارند. (همو: ۱۶۱) انسان با گرایش طبیعی که به آفرینش نمادها دارد، به گونه‌ای ناخودآگاه اشیاء یا اشکال را تغییر می‌دهد (و بدین سان به آن‌ها اهمیت روانی بسیار مهمی می‌بخشد) تا حالتی مذهبی یا هنری به خود بگیرند. تاریخ ما که از گذشته بسیار دور همواره تنگاتنگ مذهب و هنر قرار داشته، نشان می‌دهد نمادها برای نیاکان ما پرمعنا بوده‌اند و آن‌ها را به هیجان می‌آورده‌اند. (همو: ۳۵۲) در این باره می‌توان گفت نماد پرنده، بخشی از ناخودآگاه جمعی ماست و کهن‌الگویی است که به گونه‌های



مختلف در سراسر دنیا نمود یافته است. در ایران بارزترین شکل آن همان سیمرغ است که البته در آثار هنری پیش از اسلام نیز به صورت پرنده‌ای ترکیبی نمود یافته است. مثلاً نشان سیمرغ^۱ نگاره‌ای است با ساختاری پیچیده؛ مرغی افسانه‌ای با دم طاووس، بدن عقاب و سر و پنجه‌های شیر. نشان سیمرغ در دوره ایران ساسانی، بر بسیاری از جاها و ظرف‌ها نقش بسته و شاید نشان رسمی شاهنشاهی ایران بوده باشد. نگاره‌های کشف شده بر بخش غربی دیوار افراسیاب، در شهر سمرقند، شاه یا شاهزاده‌ای را نمایش می‌دهند که همان طرح، همانند جامه خسرو پرویز بر دیوار طاق بستان، روی جامه‌اش نقش بسته است. پژوهش‌گر نگاره‌های دیوار افراسیاب، پروفیسور مارکوس موده، استاد انستیتوی باستان‌شناسی و هنر شرقی دانشگاه مارتین لوتر آلمان، در پژوهش خود یادآور شده که به دلیل وجود این نگاره بر پیکره خسرو بر طاق بستان ممکن نیست نشانی ساده بوده باشد. او همچنین شبیه بودن کلاه در این دو پیکره را دلیل دیگری بر مهم بودن شخصیت گمنام نقش بسته بر دیوار افراسیاب می‌داند و در ادامه به این نتیجه رسیده که نگاره سیمرغ، به احتمال بسیار پیکر یزدگرد سوم، آخرین شاه ساسانی را نشان می‌دهد؛ چون تاریخ تقریبی ساخت آن نگاره‌ها با سال‌های پایانی شاهنشاهی ساسانی منطبق است و همچنین از بین یکصد پیکره نقش بسته بر آن دیوار، تنها یک نفر جامه‌اش به این نشان آراسته است. جامه ابریشمی (یا کفتان) دیگری از پایان دوره ساسانی در موزه سرنوچی پاریس با همان نقش به نمایش گذاشته شده است. شماری تکه پارچه ابریشمی، کاشی‌ها و ظرف‌های سیمین و زرین آن دوران نیز، سیمرغ را در همان قالب و همان نقش نشان می‌دهند.

اسطوره مدرن بشقاب پرنده

۱. در این بخش به بحث درباره پدیده بشقاب پرنده خواهیم پرداخت؛ اسطوره‌ای مدرن که دربر دارنده مفهوم رستگاری و نجات است.

۲. شایعات وجود بشقاب‌های پرنده، نخست با مشاهده موشک‌های^۲ اسرارآمیز، در سال‌های آخر جنگ در آسمان کشور سوئد (معروف بود که آن‌ها را روس‌ها ساخته و اختراع کرده‌اند) و نیز حرف‌هایی که درباره جنگنده‌های آتش‌زا^۳ در افواه افتاد، یعنی نوری که همراه

1. Senmurv.

2. Projectile.

3. foo fighters.

هوایماهای بمب افکن متفقین بر فراز آلمان، دیده می شد پدید آمد. سپس داستان هایی حاکی از مشاهده بشقاب های پرنده در ممالک متحده رواج یافت که گویی از زمانی ماجراجویانه به دست آمده اند. عدم امکان تعیین پایگاهی زمینی برای پرتاب این اشیا در آن دوران و ناتوانی در فهم یا توجیه ویژگی های فیزیکی آن ها، به سرعت موجب شد که منشأی ماورای زمینی برای آن اشیا اسرارآمیز قائل شوند. شایعه مورد نظر بر مضمون هجوم ماورای زمینیان چنگ انداخت و این گمان قوت گرفت که بشقاب های پرنده، ماشین هایی ساخته مردمانی هوشمند است که از جهانی دیگر، یعنی خارج از زمین می آیند و خود هدایت آن ها را بر عهده دارند. به طور کلی شایعه حاکی از این است که بشقاب های پرنده، به شکل عدسی (دوربین و ذره بین و دستگاه عکاسی) اند یا کشیده و دراز اندامند و به رنگ های گوناگون می درخشند. (یونگ، ۱۳۷۸: ۲۸)

۳. باید توجه داشت که مشاهده بشقاب پرنده از اواخر دهه ۱۹۴۰ به ویژه در دهه ۱۹۵۰ گزارش شده است؛ دقیقاً زمانی که چند سالی پس از پایان جنگ جهانی دوم با شروع جنگ سرد و مسابقه تسلیحاتی شرق و غرب، سایه شوم جنگی به مراتب ویران گرتراز جنگ های جهانی پیشین بر اذهان مردم در غرب سنگینی می کرد. به دیگر سخن، بشقاب پرنده از هنگامی وارد فرهنگ عمومی مردم شد که جهان در انشقاقی بزرگ به دو اردوگاه کشورهای سرمایه داری در غرب و کشورهای کمونیستی در شرق تقسیم شده بود. تنش های سیاسی ناشی از رقابت دو ابر قدرت برای کسب توانمندی های بیش تر در عرصه سلاح های هسته ای، موجب تقویت احساس ناامنی جمعی گردید و نیاز انسان به نیرویی رستگاری بخش که بتواند خطر تجزیه و انهدام را رفع کند، بیش تر شد. این نیاز را کهن الگوی نفس در ناخود آگاه جمعی ما می تواند به نحو مقتضی پاسخ گوید؛ کهن الگویی که نماد تمام عیارش ماندالا و شکل مدور بشقاب پرنده در آسمان است. به این ترتیب، گفتمان بشقاب پرنده حاصل فرافکنی هراس ها و نیازها و امیدهای انسان هایی است که در گریز از گسیختگی زندگی در عصر جدید، خدایان و الهگان و قهرمانان اسطوره های کهن را در هیئت موجوداتی از اقلیم های ناشناخته در فرهنگ خویش بازآفرینی می کنند تا شاید این نمادهای قدرت بتوانند به نحوی فوق بشری وضعیت موجود را به سمت بقا و بهروزی انسان تغییر دهند. (پاینده، ۱۳۸۵: ۱۹۵ - ۱۹۶)

در جامعه غربی طی دو بیست سال اخیر، این فرد بوده که مقدم و اولی شمرده شده و لذت جویی حاکم بر آن جامعه از همین اصل سرچشمه گرفته است. به بیان دیگر، دانیل بل که بر گسیختگی میان فرهنگ و ساختارهای اجتماعی در جوامع پسا صنعتی تأکید می ورزد،

چون به اعتقادش، فعالیت اقتصادی تحت سلطهٔ عقلانیت کارکردی است و فعالیت‌های رمزی و فرهنگی ضدعقلانی و خردگریز شده‌اند و نهضت هیچ‌گرای (نهیلیست) مدرنیته نیز فرهنگی زاییده که جواب‌گوی هیچ پرسشی و برآورندهٔ هیچ نیازی نیست. (ستاری، ۱۳۷۶: ۱۰۶)

گفتنی است «زوال حس دینی، به پیدایی اسطوره‌ای نوآیین انجامیده و آن‌گاه فرهنگ و هنر و ادب آن اقوام، بر بنیان اسطورهٔ نو استوار گشته و نضج و قوام یافته است. منتهی در غالب موارد، اسطوره‌های نو (فی‌المثل اسطورهٔ پیشرفت و توسعهٔ نامحدود اقتصادی، اسطورهٔ حاکمیت مطلق علم یا سیاست) در اصل و گوهر از قماش همان اسطوره‌های قدیمند (مثلاً اسطورهٔ حاکمیت مطلق کلیسا) که نقاب تجدد به چهره بسته‌اند یا روزآمد شده‌اند و امروز هم «ایدئولوژی» جای اسطوره را گرفته است که در جهان دکارتی و تاریخی و صنعتی و مصرفی، خرافه به نظر می‌رسد، حال آن‌که آن دو، سر و ته یک کرباسند. اسطوره به وجود اصلی قدسی برای همه چیز باور دارد، مگر جامعهٔ امروزی به علم قداست نبخشیده است و چارهٔ همهٔ این نابسامانی‌ها را از آن نمی‌خواهد؟ مگر پیشرفت علم، آیندهٔ بهجت اثر و بهشت آیینی به بسیار کسان الهام نمی‌بخشد؟ طرفه آن‌که هر گاه چیزی از قداست افتاد، فرآیند قداست بخشی به چیزی دیگر آغاز می‌شود، چنان‌که گویی بشر بی‌کارمایه یا گوهر قداست، قادر به ادامهٔ زیست نیست. (همو: ۲۲۱)

گفتمان مربوط به بشقاب‌پرنده زمانی ابعاد پیچیده‌تری به خود گرفت که برخی از اشخاص مدعی دیدن بشقاب‌پرنده، همچنین ادعا کردند که سرنشینان این سفینه‌های پیشرفته، آن‌ها را برای مدتی ربوده و تحت آزمایش‌های علمی و پزشکی قرار داده‌اند و انواع فیلم‌های سینمایی و گزارش‌های روزنامه‌های جنجالی و برنامه‌های تلویزیونی در این باره گواه این مدعاست. پیداست تبدیل شدن بشقاب‌پرنده به موضوع مورد توجه عموم و نیز پیدایش انواع روایت‌های حیرت‌آور دربارهٔ برخورد با موجودات سایر سیارات، واجد چنان اهمیت فرهنگی‌ای بود که یونگ، در مقام تحلیل‌گر فرهنگ، نمی‌توانست به آن بی‌اعتنا بماند. در سال ۱۹۵۱ او در نامه‌ای خطاب به دوستی امریکایی نوشت: «این پدیده‌ها (انبوه گزارش‌های منعکس شده در مطبوعات دربارهٔ بشقاب‌پرنده) مرا به کلی متحیر کرده‌اند؛ چون هنوز نتوانسته‌ام با یقین کافی سردرآورم که آیا کل این قضیه یک شایعهٔ همراه با توهم فردی و عمومی است یا حقیقی محض!» همچنین یونگ در مقدمهٔ کتاب *بشقاب‌پرنده؛ اسطوره‌ای مدرن* اشاره می‌کند:

این پرسش همچنان باقی است که «آیا بشقاب‌پرنده واقعیت دارد یا حاصل

خیال‌پردازی است؟»

ارتباط آن با ناخودآگاه جمعی یونگ

به استدلال یونگ، پاسخ گفتن به این پرسش مستلزم کنکاش در ابعاد ناپیدای روانی موضوع بشقاب‌پرنده است. او گزارش‌های مدعیان مشاهده بشقاب‌پرنده را «شایعاتی بر پایه تجلی و تجسم» می‌نامد و توضیح می‌دهد که این قبیل شایعات برخلاف شایعات معمولی ضرورتاً شالوده‌ای عاطفی دارند و به دیگر سخن، از تنشی عاطفی نشئت می‌گیرند. زمینه شکل‌گیری این تنش را باید در عقل‌باوری بی‌سروسامانی دانست که از عصر روشن‌گری دامن‌گیر بشر شد، یعنی از زمانی که ایمان آوردن انسان به اصالت تجربه باعث شد تا واقعیت متافیزیک و غیرمادی به امری موهوم تبدیل شود. پیدایش اسطوره‌ای مدرن به نام بشقاب‌پرنده حاکی از تبیینی است که انسان زمانه ما ناخودآگاهانه بین تقلیل‌گرایی عقلانی و اصالت روح می‌بیند. این اسطوره مبین‌الگوی جدید در تفکر و شناخت است؛ الگویی که به فراخور مقتضیات عصر ما ماتریالیسم و عرفان را در هم می‌آمیزد تا تنش‌های عاطفی و نیازهای روحی ما را برطرف کند. به همین سبب است که اکثر مردم راغبند به وجود پدیده‌ای به نام بشقاب‌پرنده باور داشته باشند. روایت‌های مختلف فرود بشقاب‌پرنده، اسطوره‌ای مدرن برای نیل به رستگاری به وجود آورده است که به سبب ارائه تصویر پرهیبت از فناوری پیشرفته موجودات غیرزمینی، برای انسان برآمده از فرهنگ روشن‌گری و عقل‌باوری، مقبول جلوه می‌کند. به گفته یونگ، تصور آمدن یک منجی برخوردار از فناوری پیشرفته جهانی دیگر، با ساختارهای فکری انسان عصر جدید مطابقت دارد؛ زیرا «در وضعیت پرمخاطره دنیای امروز، مردم کم‌کم درمی‌یابند که همه وجوه زندگی در معرض خطر قرار دارد؛ لذا خیالات فرافکنی‌ساز ایشان از حیطة قدرت‌ها و سامان زمینی بالاتر می‌رود و به فضای میان ستارگان می‌رسد؛ یعنی همان افلاکی که زمانی منزلگاه خدایان، در مقام اربابان سرنوشت بود.»

در این اسطوره مدرن، انسان معاصر برای التیام گذاشتن بر دردهای روحی خویش، بشقاب‌پرنده و موجودات غیرزمینی را ناخودآگاهانه تجلی و تجسم فرشتگانی می‌پندارد که از آسمان برای رستگاری او نازل شده‌اند. این اسطوره که به هزاران شکل در نوع ادبی موسوم به داستان‌های علمی-تخیلی بازتاب یافته است، هم راه‌گریزی برای اجتناب از رویارویی با خطر نابودی جهان ارائه می‌دهد و هم این‌که به سبب محاط کردن خود در اسطوره گسترده‌تری به نام علم و فناوری با گرایش عقل‌باورانه انسان سازگار به نظر می‌آید. رستگاری در پایان هر چرخه هزارساله از تاریخ، از دیرباز وجود داشته است. نشانه‌های این اسطوره



باستانی را در ارتباط با دنیای ماورای نوسنگی و هم در کتاب‌های مقدس ادیان مختلف می‌توان یافت. بدین ترتیب، کهن‌الگوی رستگاری که در ضمیر ناخودآگاه همه انسان‌ها وجود دارد، در شکل امروزش به صورت برساخته‌ای فناورانه بروز می‌کند. از آن‌جا که به قول یونگ «انسان عصر جدید هر موضوعی را که ظاهراً فناورانه باشد به راحتی می‌پذیرد»، در نسخه جدید این اسطوره، مضمون کهن‌الگویی «رستگاری به مدد نیروهای آسمانی» به شکلی سازگار با ذهنیت انسان عصر جدید، دوباره جلوه می‌کند. (پاینده، ۱۳۸۵: ۱۹۲ - ۱۹۳)

انتظار فرارسیدن آخرالزمان و وقوع ملاحم پایان جهان در غرب فراگیر شده است. خیال‌بافی‌های علمی و نوشته‌ها و فیلم‌های مکاشفاتی^۱ که آمیزه‌ای از جبری‌گری و قدرگروی و آینده‌نگری رایج در مطبوعاتند، به سان تیت‌لیو^۲ (۵۹ یا ۶۹ پیش از میلاد تا ۱۷ پس از میلاد) که سقوط روم را پیش‌بینی کرد، از افول غرب خبر می‌دهند. امروزه طاعون خانمان سوز، بمب اتم و انفجار هسته‌ای است و عواقب جنگ بیوشیمیایی و هسته‌ای از یک سو و ملاحم موصوف در مکاشفات یوحنا از سوی دیگر، چون دو کپه ترازو موازنه می‌زنند. (زرین‌کوب، ۱۳۵۴: ۶۳)

از این رو امید به «ناکجاآباد»، در عین حال، جریانی سیاسی و دینی یا نوعی مذهب سیاسی است. چون ایمان قلبی به کسب قدرت علیه جامعه «فاسد» و «تباه»، حاکی از «راز و رمز انتظاری وجدآمیز» است و قومی که می‌خواهد با همت و غیرت، آرمان‌شهر بنیاد کند، قومی «برگزیده»، «خیرالاقوام» و تافته‌ای جدا بافته است و رهبرش، شاه فرزانه یا مردی برتر از همه عقلا و عرفا و عاشقان خداست یا قائد و پیشوایی صاحب کرامات. (ستاری، ۱۳۷۶: ۲۲۷)

در واقع اسطوره بشقاب‌پرنده به نوعی منجی‌طلبی از ناکجاآبادی است؛ طلب منجی مصلحی که مدینه‌ای فاضله بنا کند. شاید از همین روست که چون آدمی که دیگر جایی در روی زمین برایش ناشناخته نیست به مرجع اصلی خود و نیروهای آسمانی نظر کرده و به مدد اسطوره علم انتظار منجی با تکنولوژی پیشرفته‌تر از آسمان طالب است تا از ناکجاآبادی به سوی زمینیان بحران زده آمده و آنان را از خطر نابودی و زوال، نجات بخشد. در حقیقت منجی ظهور می‌کند تا حقیقت آرمان‌شهر یا یوتوپیا را به واقعیت پیوندد و صلح و یگانگی ایجاد کند.

به طور کلی، می‌توان گفت نمادهای قهرمانی^۳ زمانی بروز می‌کنند که من خویشتن نیاز به

1. Apocalyptique.

2. Tite live

۳. نگارنده معتقد است بشقاب‌پرنده صورتی دیگر از قهرمان پیشرفته امروزی در قالب اسطوره نجات بخش منجی است؛



تقویت بیش تر داشته باشد؛ یعنی هنگامی که خودآگاه برای کاری که خود به تنهایی یا دست کم بدون یاری منابع نیرویی که در ناخودآگاه است نمی تواند انجام دهد، به ناخودآگاه نیاز پیدا می کند. (همو: ۱۸۱)

در این گونه موارد ناخودآگاه، مواد کهن الگویی را به کار می گیرد. شاید برخی معترض شوند که بیش تر تحلیل یونگ از بشقاب پرنده در مورد خواب ها یا آثار هنری بوده و از این رو نمی توان مبنای ثابت و دقیق علمی بر آن قرار داد. اما نکته همین جاست که شباهت های میان اسطوره های قدیم و وقایعی که در خواب های انسان امروزی بروز می کند، نه تصادفی هستند و نه بی اهمیت. همان گونه که اشاره شد اسطوره و خواب هر دو از ناخودآگاه برآمده و هر دو از زبان نماد یاری می جویند؛ چون این ناخودآگاه است که بی پرده سخن نمی گوید، ضمناً بروز و تکرار، از ویژگی های هر دو اسطوره و خواب است و طبق تحلیل های یونگ این تکرار شدن خود پیمای مهم دربر دارد. حال اگر این رخدادها در بین افراد یک جامعه بروز نمایند دیگر از محدوده شخصی یا فردی بودن رویداد بیرون می آیند و همگانی می شوند. این جاست که پای ناخودآگاه جمعی به میان می آید. گویا نیروهای کهن الگوی درون به مدد نیروهای بیرونی برای رستاخیز به پا خاسته اند. در باب اسطوره مدرن بشقاب پرنده که در واقع بازآفرینی اسطوره امروزی منجی در غرب است باید در نظر داشت که این اسطوره در واقع اسطوره ای «نیمه تاریخی - نیمه اسطوره ای» است. در این باره دکتر کزازی معتقد است: جز در آشفته گی های بزرگ تاریخی و بحران ها، روند اسطوره ای شدن تاریخ، آرام آرام انجام می پذیرد و پدیده هایی که بخت آن را داشته اند که به قلمرو اسطوره برسند، اندک اندک از تاریخ می گسلند و با گسستن از زمان و بی مکان شدن، سرانجام به نمادهای اسطوره ای دیگرگون می شوند. در این میان به پدیده هایی باز برمی خوریم که زمان و مکان به یک بارگی در آن ها فراموش نشده است، به گونه ای که می توان زمان و مکانشان را گمان زد؛ این پدیده هایی که ما در اسطوره های دینی می بینیم از این گونه اند. (کزازی، ۱۳۷۲: ۵۸)

یونگ در پرتوافشانی بر ابعاد اسطوره ای موضوع بشقاب پرنده به این نکته توجه می کند که بنا به گفته همه کسانی که مدعی مشاهده بشقاب پرنده شده اند، شکل ظاهری این پدیده مدور است. یونگ این پرسش را مطرح می کند که این شکل هندسی مبین چه دلالت های ناخودآگاهانه ای می تواند باشد. وی در کتاب *فرهنگ روان شناسی تحلیلی* متذکر می شود که

چون قهرمان اسطوره بر اهریمن پیروز می شود.

دایره نماد تمامیت است و حدوث آن در رؤیا و اسطوره و قصه‌های پریان اشارتی به وحدت جویی نفس دارد. از نظر او، مدور بودن شکل ظاهری بشقاب‌پرنده همتایی برای «ماندالا» یا نماد باستانی تمامیت و کمال است. ماندالا واژه‌ای سانسکریت مرکب از ریشه «ماندا» به معنای «ذات» یا «جوهر» و پسوند «لا» به معنای «ظرف» یا «دربردارنده» است. این واژه همچنین به معنای دایره است و نماد کمال و ارتباط تلقی می‌شود. ماندالا نموداری هندسی به شکل یک دایره است که سایر اشکال هندسی را در خود محاط کرده و به خواب دیده شدن آن، از نظر یونگ مبین از هم‌گسیختگی و نیاز به یک‌پارچگی و تمامیت است. به عبارتی، ماندالا نشان دهنده وحدت عالم صغیر و عالم کبیر یا یگانگی و هماهنگی ذهن (نفس، دنیای درون) و عین (دنیای برون) است. به اعتقاد یونگ، از هم‌گسیختگی زندگی در دنیای مدرن، نیاز جمعی و ناخودآگاهانه انسان‌های جامعه معاصر به یک‌پارچگی را تشدید کرده است. (پاینده، ۱۳۸۵: ۱۹۰-۱۹۵)

در میان جلوه‌های اساطیری «خود»، اغلب تصویر چهارگوشه جهان را مشاهده می‌کنیم و در بسیاری از تصویرها «انسان بزرگ» را می‌بینیم که در میان یک دایره چهارقسمتی قرار گرفته است. یونگ برای نشان دادن چنین ساختاری از کلمه هندی ماندالا (دایره جادویی) بهره گرفته است. کلمه‌ای که معرف نمادین هسته اصلی روان است و جوهر آن بر ما معلوم نیست. (یونگ، ۱۳۸۲: ۳۲۲) تماشای ماندالا برای دستیابی به آرامش است و این‌که زندگی مفهوم و نظم خود را باز یابد. (همو: ۳۲۳)

بنا به نظر یونگ هر موجود بشری اساساً دارای احساس تمامیت، یعنی احساسی بسیار قوی و بسیار کامل از خود است. از همین «خود»، یعنی تمامیت روانی است که روند رشد فرد، خودآگاه فردیت یافته «من» تراوش می‌کند. وی در کتاب *انسان در راه کشف روح خود* می‌گوید: «خود» ... با «من» متفاوت است. «خود» تمامیت روانی ماست و از خودآگاهی و اقیانوس بی‌کران روح نشئت می‌گیرد. (همو: ۱۹۲)

این بروز نمادین نیروی رستگاری (منجی) در هیئت بشقاب‌پرنده و در قالب نماد ماندالا و دایره که ریشه در ناخودآگاه بشری دارد چندان عجیب و باورناپذیر نیست؛ زیرا زبان ناخودآگاه زبانی نمادین است. مثلاً خود مسیح عَلَيْهِ السَّلَام هم از نظر نمادین به صورت بره خداوند، یا ماهی تجسم یافته است. البته به صورت مار ستایش برانگیز روی چلپا، شیر و در مواردی نادر، اسب شاخ‌دار هم مجسم شده است. تخصیص این حیوانات به مسیح نشان می‌دهد که حتی پسر خدا (تجسم والای انسان) نیز همان قدر به طبیعت حیوانی خود نیاز دارد که به طبیعت

روحانی خود. بنابراین هر آن چه مادون انسانی و مافوق انسانی است بخشی از الوهیت است. فراوانی نماد حیوانات در میان ادیان و هنرهای تمامی دوران تنها بیانگر اهمیت نماد نیست، بلکه نشان می‌دهد تا چه اندازه‌ای برای انسان مهم است تا با محتوای روانی نماد درآمیزد. البته اگر «حیوان» درون انسان - که روان‌گریزی وی است - تشخیص داده نشود و با زندگی فرد درنیامیزد، ممکن است خطرناک شود. گزینه اساس طبیعت انسان است. (همو: ۳۶۳)

بنابراین چه ارائه شد، انسان به‌طور غریزی به دنبال کمال و نهایتاً آرامش است و در شرایط گوناگون از طریق نمادهای کهن‌الگوی ناخودآگاه خویش نیازهای خود را فرافکنی می‌نماید؛ نمادهایی که هرگاه جهانی است از ناخودآگاه جمعی سر برون می‌آورند.

نتیجه

در جهان ما مناسبات اجتماعی، تپش‌آلود و پرکشاکش است و به همین جهت پیمان‌بندی‌ها و گزینش‌ها و چاره‌جویی‌های سیاسی مختلف و گاه متضادی را ایجاد می‌کند و در نتیجه وحدت جامع و شامل یا فراگیر یا هویت واحد جامعه، به مخاطره می‌افتد و حتی گاهی از هم می‌پاشد و آن‌گاه وابستگی و پای‌بندی به اصول مشترک، به فرقه‌بازی و دسته‌بندی تبدیل می‌شود. بدین‌گونه تزلزل هویت‌های وحدت‌بخش سنتی و خاصه از مقوله اخلاقی و دینی، بحران‌های حاد می‌آفریند و متأسفانه امروزه، منطق تکنوکراتیک مصرف‌انبوه است که آدم‌ها را به جنبش و تکاپو وامی‌دارد. از این رو بسیاری از چاره‌اندیشان و اهل تدبیر می‌کوشند با سلاح ایدئولوژی به مصاف این دیو تفرقه‌افکن بشتابند و تردیدی نیست که دیانت، قدرت‌مندترین ایدئولوژی وحدت‌بخش به شمار می‌رود. از این رو بعید است که دست‌کم در جهان سوم، هم‌اکنون دوران «پایان ایدئولوژی‌ها» بنا به تصور دانیل بل، فرا رسیده باشد و فی‌المثل سیاست «عدم تعهد» تنها راه برون‌رفت منطقی از بن‌بست به شمار آید؛ خاصه وقتی که می‌بینیم حتی نهضت‌های ملی‌گرای زمانه نیز (از جمله در اروپا) آب و رنگ و صبغه و چاشنی قومی و دینی و عقیدتی دارند. از این رو بعضی از اندیش‌مندان و حاکمان، دست به دامان دیانت و عالم قداست می‌شوند تا از سقوط در هاویه بحران هویت احتراز جویند. بنابراین طرد و رد بت‌های مقدس کهن که غالباً از جمله پی‌آمدهای رفاه و نعمت نسبی در جامعه‌ای متحول و مصرفی است، همواره قطعی و برگشت‌ناپذیر نیست و در تاریخ مدنیت و فرهنگ بسیاری اقوام مشاهده شده است که زوال حس دینی، به پیدایی اسطوره‌ای نوآیین انجامیده و آن‌گاه فرهنگ و هنر و ادب آن اقوام، بر بنیان اسطوره‌نو استوار



گشته و نضج و قوام یافته است. (ستاری، ۱۳۷۶: ۲۲۰ - ۲۲۱)

هر بنایی خواه مذهبی یا غیر مذهبی که بر مبنای طرح ماندالا ساخته شده باشد فرافکنی تصویر کهن الگویی از ناخودآگاه به جهان خارج است. این گونه چیزها ابداع نمی شوند و باید دوباره از ژرفای فراموش شده بیرون آیند تا ژرفترین مکاشفه های خودآگاه و والاترین مکاشفه های روح را بیان کنند و بدین ترتیب ویژگی یگانه خودآگاه امروزی را با گذشته هزاران ساله بشری پیوند دهند. (همو: ۳۷۱) با توجه بدان چه گفته شد بشر چه در شرق کره زمین زندگی کند و چه در غرب آن، از ناخودآگاه خود بی نیاز نیست و اهمیت مسئله آن جا روشن می شود که سخن از نیازی غریزی و فطری به میان آید، یعنی چیزی که در همه انبای بشر مشترک است در این هنگام نمادهای کهن الگوی ناخودآگاه جمعی هر قوم و اقلیتی متناسب با شرایط جامعه خویش یا در قالب سیمرغ یا ماندالا یا بشقاب پرنده در هر زمان و مکانی از مازهای ناخودآگاه جمعی سر برون می آورد تا بشر بحران زده را چونان منجی حیات بخشی یاری کند و این حس را که هنوز امید هست در او جانی تازه بخشد؛ زیرا «ارزش های اسطوره ای هنوز در ناخودآگاه ما زنده است و بسیاری از سازوکارهای روانی و رفتارهای ما را رقم می زند. ما با این ارزش ها بی آن که خود بخواییم و بدانیم، می زییم.» (کزازی، ۱۳۷۲: ۲۰۱)

نکته دیگر این که در این نوشتار بین سیمرغ و بشقاب پرنده ارتباطی قائل شده ایم؛ چون هر دو در قالب اسطوره و در زبان رمزی متجلی شده اند و هر دو از آسمان ظاهر می شوند که به نوعی جایگاه فرشتگان، خدا و خدایان است و هر دو ویژگی های اصلی اسطوره (بی زمان و بی مکان بودن) را دارا بوده اند. هر دو منجی بوده و در شرایط سخت و بحرانی به داد بشر رسیده و هر دو خاصیت درمانی و رمزگونه دارند و هر دو حاصل ناخودآگاه جمعی ذهن بشرند؛ چون در نهایت ارائه کننده نماد کهن الگوی منجی بوده که به دلیل کارویژه اسطوره مدام تکرار می شوند؛ چرا که نماینده نیاز فطری بشرند و مخصوص زمان و مکان خاصی نیستند، با این تفاوت که اولی در عهد کهن تر و دومی در عهد مدرن پدید آمده اند؛ چون تصاویری جهان شمول در ناخودآگاه بشری بوده و این تصاویر یا کهن الگوها در قالب اساطیر سیمرغ و بشقاب پرنده نمود یافته اند. این امر بیانگر نیاز غریزی و فطری بشر به آسایش و آرامش است که از اهمیتی بنیادین برخوردار بوده و این صلح و آسایش ممکن نمی گردد، مگر به واسطه یک منجی جهانی. افزون بر این مطلب که بحث منجی جزء آرکی تایپ ها و خاطره های ازلی است، ریشه در مباحث اعتقادی و کلامی نیز دارد و ادیان از حیث اعتقادی به آن باور دارند. اما از آن جا که ضمیر ناخودآگاه جمعی ریشه در شخصیت انسان دارد، از این رو انسان ها و جوامع،

حتی به مباحث اعتقادی و کلامی خود نیز جنبه اسطوره‌ای می‌بخشند، یا به تعبیر دیگر، اسطوره‌گرایی منافات با حقانیت موضوعات کلامی و مذهبی ندارد و این‌گونه نیست که اگر به بحثی واقعی جنبه اسطوره‌ای می‌بخشیم، این بدین معنا باشد که می‌خواهیم در حقانیت و صدق مذهبی آن مسئله شک ورزیم، بلکه نگاه به یک موضوع از جنبه مذهبی و اعتقادی منزلت خود را دارد و نگاه به مسئله از جنبه روان‌شناختی، جایگاه خود را دارد و بحث ضمیر ناخودآگاه فردی و جمعی بیش‌تر از جنبه روان‌شناختی است. به نظر می‌رسد تفکیک و یادآوری به جدایی این دو مسئله، این شبهه را از ذهن خواننده می‌زداید که مسئله منجی‌گرایی را که در دوره معاصر مورد توجه قرار گرفته است، تنها امری موهوم یا برگرفته از نیازهای روان‌شناختی نداند؛ بلکه می‌توان مسئله‌ای کلامی را تصور نمود که از جهت متون دینی دارای صدق و حقانیت است، اما از جنبه روان‌شناختی به‌گونه‌ای دیگر مورد توجه قرار می‌گیرد. همان‌طور که از جهت کلامی شخصیت امام حسین و حضرت ابوالفضل علیهما السلام جزء واقعیت‌های تاریخی است و در واقعیت تاریخی این قدیسان نمی‌توان تردید نمود، اما انسان‌ها می‌کوشند به این واقعیت‌ها، جنبه اسطوره‌ای بخشدند و در توصیف آنان پا را از واقعیت فراتر می‌گذارند و در احوال حماسی این قدیسان، خاطره‌های ازلی خود را فرافکنی می‌کنند و گاه سخنان ناروایی درباره آنان می‌گویند که جنبه حماسی و اسطوره‌ای دارد، به طوری که این زیادگویی‌های اسطوره‌ای موجب شده است که اندیشمندی همچون شهید مطهری به نوشتن کتابی چون *تحریفات عاشورا* بپردازد و مرز میان واقعیت قدیسان و جنبه حماسی و اسطوره‌ای را گوشزد نماید که در واقع تلاشی در تفکیک میان واقعیت کلامی مسئله و جنبه‌های روان‌شناختی به آن است.

فعالیت هنرمندان دینی در طول تاریخ هنر که همواره بر اساس همین خاطره‌های ازلی، وقتی قدیسان خود را به تصویر می‌کشیدند، تلاش می‌نمودند تا بهترین چهره را برای آنان بکشند، از همین سنخ است و روحیه آرمان‌گرایی یا نگارگری آرمانی همواره ریشه در همین آرکی‌تایپ‌ها دارد.

منابع

۱. پاینده، حسین، *نقد ادبی و دموکراسی*، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۵ ش.
۲. پورد اوود، ابراهیم، *بیستها*، تهران، نشر طهوری، ۱۳۴۷ ش.
۳. داد، سیما، *فرهنگ اصطلاحات ادبی*، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۸۲ ش.
۴. زرین کوب، عبدالحسین، *تاریخ و ترازو*، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۴ ش.
۵. ستاری، جلال، *اسطوره در جهان امروز*، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۶ ش.
۶. سهروردی، شهاب الدین، *عقل سرخ*، کرمان، انتشارات ولی، ۱۳۶۶ ش.
۷. شاملو، سعید، *مکتب‌ها و نظریه‌ها در روان‌شناسی شخصیت*، تهران، نشر رشد، چاپ هشتم، ۱۳۸۲ ش.
۸. شایگان، داریوش، *بت‌های ذهنی و خاطره‌انگیزی*، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱ ش.
۹. فردوسی، ابولقاسم، *شاهنامه*، تهران، نشر قطره، چاپ پنجم، ۱۳۷۹ ش.
۱۰. کزازی، میرجلال الدین، *رؤیا، حماسه و اسطوره*، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۲ ش.
۱۱. معین، محمد، *فرهنگ معین*، تهران، انتشارات امیرکبیر، چاپ نهم، ۱۳۷۵ ش.
۱۲. نیری، محمدیوسف، «سیمرغ در جلوه‌های عام و خاص» *مجله علوم اجتماعی و انسانی*، دوره ۲۵، ش ۳، ویژه‌نامه زبان و ادبیات فارسی، شیراز، دانشگاه شیراز، پاییز ۱۳۸۵ ش.
۱۳. نیشابوری، عطار، *منطق الطیر*، تهران، نشر سوره مهر، ۱۳۷۷ ش.
۱۴. یونگ، کارل گوستاو، *اسطوره‌ای نو (نشانه‌هایی در آسمان)*، ترجمه: جلال ستاری، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۲ ش.
۱۵. _____، *انسان و سمبول‌هایش*، ترجمه: دکتر محمود سلطانی، تهران، انتشارات جامی، ۱۳۷۸ ش.
۱۶. _____، *تحلیل رؤیا*، ترجمه رضا رضایی، تهران، انتشارات افکار، چاپ سوم، ۱۳۸۶ ش.

17. www.tebyan.com

برگ اشتراک فصلنامه علمی - پژوهشی مشرق موعود

تاریخ:

مشخصات مشترک

نام: نام خانوادگی: میزان تحصیلات:
سال تولد: شغل: تعداد درخواستی از هر شماره:
شروع اشتراک از شماره: نشانی:
.....
..... کدپستی ده رقمی:
تلفن ثابت با کد: تلفن همراه:

این قسمت توسط امور پخش تکمیل می‌گردد

شماره اشتراک: وضعیت اشتراک: یکساله شش ماهه
از شماره: تا شماره: شماره و تاریخ ثبت:
شماره فیش بانکی: مبلغ پرداختی: شیوه ارسال: عادی سفارشی

یادآوری

- نشریه مشرق موعود به صورت فصلنامه در اختیاران قرار می‌گیرد. لطفاً برای چگونگی اشتراک نشریه به موارد زیر توجه فرمایید:
- بهای اشتراک چهار شماره نشریه با احتساب هزینه پست سفارشی ۷۰۰۰ تومان است.
 - بهای اشتراک به حساب شماره ۳۱۴۳۴۴۸۴۴۸ نزد بانک ملت، حساب جام (قابل پرداخت در تمامی شعب سراسر کشور) به نام مؤسسه آینده روشن واریز شود.
 - اصل فیش بانکی مبلغ واریزی را همراه برگ اشتراک به وسیله پست به نشانی: قم، خیابان صفاییه، کوچه ۲۳، پلاک ۵، مؤسسه آینده روشن، امور پخش محصولات ارسال نمایید.
 - لطفاً بر روی فیش بانکی نام و نام خانوادگی خود (یا مشترک مورد نظر) را ذکر فرمایید.
 - پس از گذشت یک‌ماه از زمان ارسال برگ اشتراک به مؤسسه در صورت نرسیدن مجله با شماره تلفن ۰۲۵۱ - ۷۸۴۰۹۰۲ تماس حاصل فرمایید.
 - لطفاً در صورت تغییر نشانی خود، به مؤسسه (امور پخش محصولات) اطلاع دهید.
 - استفاده از کپی برگ اشتراک مانعی ندارد.

Belief in the Savior, based on the "collective unconscious" of Jung; An analogy with the epic of Ancient Phoenix in the East (Iran) and Modern western flying saucers as saviors (the United States)

**Dr. Seyed Razi Moosavi Gilani¹
Maryam Molavi²**

Abstract

This article, compares "Belief in a saviour" with the old Phoenix epic (as Saviour) in the East (Iran) and links it with the modern epic of flying saucers (as Saviour) in the West (United states of America) through the concept of the collective unconscious of Jung and explains it based on old pattern of redemption.

At first, we survey collective unconscious of Jung, meaning of epic, old patterns and instinct from Jung's point of view. Secondly, we study the history of the epic of Ancient Phoenix and its evolution in the East (Iran) and its relation with collective unconscious on the basis on analytical psychology of Jung and finally, we ensure the link and commonalities between Ancient Phoenix and flying saucers and commonalities with the concept of collective unconscious. This all will lead us to the redemption issue that will be expressed in the form of believing in a Saviour.

Keywords

Jung, collective unconscious, myth, ancient pattern, instinct, symbols and dreams, Phoenix, Flying saucers, Saviour.

1. Assistant Professor and Faculty Member of Adyan University
2. of Allameh Tabatabaai University M.A

The role of believing in absence in the dynamism of scientific and intellectual life of the Shiites in the third and fourth centuries

Amir Mohsen Erfan ¹

Abstract

The background topics such as what and why always come with the issue of absence in a strong link. The believers are not the only people who are concerned and this is not limited only to the students of religious studies to do the inquiry, but everyone who is interested in history is inevitably grappled with the issue at some point.

The representation of such beliefs is not the same in quality or quantity in all Islamic sects and it is more in Twelver Shiites. In the field of scientific and intellectual consequences of the absence the Imamate in Shiism requires deep reflection and dynamism. This article is a review of how Shiites in the third and fourth centuries developed these thoughts. The author's comments in response to why of this issue, paints a different picture of Mahdism which existed in the Shiite scholars. The findings of study are also stated one by one.

Keywords

Absence, Maddism, Minor absence, Major absence, The rule of favor, Ijtihad.

Abstract

9

1. Faculty Member Bright Future Institute (Institute Mahdism) Qom

Islamic Revolution, the project of globalization and the issue of Mahdism

Dr. Morteza Shiroudi ¹

Abstract

Many countries have problems with globalization because globalization means development of American economy, culture and politics in the world. It can not be denied that globalization creates opportunities, but the opportunities comparing with the problems are small and insignificant. In other words, globalization is unconditional competition in the world for higher-income and rich countries to gain from poor countries, which brings with it more poverty. Thus, Fidel Castro, the Cuban Revolution leader said: "Globalization leads to hunger, disease and helplessness" and the western thinker, James Graph says that the globalization does not put on the human face, it does have a Satanic face.

Now, What are the adverse effects of globalization on the face of Islamic Revolution and the Islamic Republic has emerged from it? The relationship between the Islamic Revolution and globalization and the vulnerabilities of it and the issue of Mahdism in it can be traced? The author believes that the approach to Mahdism can prevent the damage of globalization on Iran.

Keywords

Iran's Islamic Revolution, globalization, Mahdism and America.

1. Faculty Member of Tahqiqat Eslami Institute Qom

Foreign policy of the theocratic government with emphasis on the implications and expected reservation

Dr. Askar Dirbaz¹
Masoud Sadeghi²

Abstract

With the advent of government in the modern concept of it, the possibility or impossibility of existence of a religious government became only a part of the theoretical discussion to allow the emergence of modern science of politics. On the other hand, The Shiism in general and a religious Shiite government in particular cannot be silent and indifferent to the issues of waiting and rational reservation and its teachings should be related to these principles.

Hence it is necessary in the various attempts for theorising the religious government, a new heading for this be determined in regards to their impacts. In this paper, for better accuracy and ease of discussion, only one issue of "foreign policy" is focused among the different aspects of government, and among its views on waiting and the reservation, only "Social aspects", are to be considered. After exploring the meaning and possibility of such government, one of these governing strategies which seems reasonable and appropriate is proposed.

Keywords

Waiting for the savior, rational reservation, a religious government, foreign policy.

Abstract

7

1. Assistant Professor of Qom University
2. M.A of Qom University

Meeting with Imam of the time and the Letter given to Ali ibn Mohammad Samori

Dr. Javad Jafari¹

Abstract

One of the important topics in the discussion of Mahdism is Viewing the Imam who is in occultation. One issue raised is the meeting with the Imam from the beginning like his birthplace. This issue of meeting is not totally rejected on his absence from the point of view of most famous scholars of Shiism.

One of the contentious issues was the alleged letter given by Imam to Samori as the 4th fourth Nayeb (representative) which in this article will be shown to have a weak basis.

The letter issued by Imam to Ali ibn Muhammad Samori is for the late Vice-quarter is not evidence for the meetings with Imam. The study also discusses the implications of this document and this document will prove to be weak and has no authority to invoke the meetings. Upon the acceptance of its authority, and the meeting discussed has implications, and the letter was not all to be included. The letter implies accepting credit and also having meetings. The exception is our acceptance of such letter, then we can say the letter is a single story and cannot make sure of existence of such meetings with no other resistance. If the other documents are valid and have meetings is contradictory to the letter, the meetings are preferred to be creditable due to the multitude of meetings and the existence of such meetings will be proved.

Key words

letter of Ali ibn Mohammad samori, meeting of the Imam in age of occultation, meeting, viewing of Imam, claiming of meeting, mahdism.

1. Faculty Member Bright Future Institute (Institute Mahdism) Qom.

Analysis of the Imamate of Imam Mahdi from the perspective of Fariqain

Dr. Fathollah Njarzadgan¹
Mahdi Shahmoradi²

Abstract

The issue of rank and rating Imam Mahdi in the process of discovering his personality is beyond the rank of the other Imams. The rank of him is prophetic mission. This is evidenced in the verse of Imamate in Abraham's method of following and also in Jesus method in the era of return.

Understanding the Hadith of Hazrat Mahdi that says "whoever dies without knowing his Imam has died like a death in the ignorance era" and sayings like that, which are quoted in Fariqain infinitives, are profound and realistic sense.

Keywords: Imam, Imam Mehdi, prophecy, catching verse of Jesus.

* * *

Problems and barriers to waiting (for the savior)

Dr. Reza Ali Noruzi³
Dr. Mohammad Najafi⁴
Fatemeh Hashemi⁵

Abstract

This article explores the obstacles and challenges of waiting for the Imam and savior. We used a descriptive analytic method based on a library study.

These obstacles include the inaccessibility of mind, getting accustomed to the conditions (status quo), the threat to the personal benefits, haste, indulgence, growing a negative attitude to expecting, lack of intellectual growth and knowledge of the problems associated with waiting for the savior Imam. The latter are like pests in the ambush for the product of awaiting mentioned in this article, that include saviorism, meeting claims, apocalypse, which are accounts of the truth created by the exaggerated love and (extreme) immaterialism. The results of studies and surveys regarding such deviations and the dysfunction of such a great concept is rooted in some thoughts and narrations that can be seen in views and actions of some religious leaders and also caused by theoretical or functional misinterpretation of followers who believe in this great event. In conclusion, some ideas in order to refine the community in these respects has been proposed.

Keywords: Wait, awaiting, Final Imam of the time, the obstacles, education, barriers

1. Tehran University, Qom Campus 1. Professor of
2. M.A of Quranic Education of Tehran University, Qom Campus
3. Assistant Professor of Isfahan University
4. Assistant Professor of Isfahan University
5. M.A of Isfahan University.

after the brackets and according to the following order: Name Author, Year Book publication, page. Such as: (Naamani, 1408: 253). Citation approach to multi-volume books are also as the following: (House, 1403: C 52, 174). In Hadith books 'section' and 'Hadith' may also be added and is mentioned in this form: (... , b 4, h 9). Citing journals is also like book publications and first the author's surname, then the publication year of the journal, and finally the page number should be cited. Also, in citing from the Quran, only the Surah name and Verse number comes in this way: (Anbia': 105)

2. References at the end of the article comes in the following order:

For referring to the details of Books: Author surname, Author forename, article title, book title, whether correction or translation or research: Name of the editor or researcher or translator, city of publication, publisher, print version, the year of publication.

Referring to journals: Author surname, Author forename, "article title", journal title, number, place of publication, organization or institution responsible for publishing, release date.

C) Notes:

1. Opinions contained in papers are not necessarily representative of the views of its Journal and are responsibility to the writer(s).

2. The journal reserves the right for editing, summarization, acceptance or rejection of the articles.

3. Article submissions are not posted back in any way and authors are advised to provide copies of their paper before submitting.

4. Referring to this Journal is permitted with proper citation.

5. Ideas of thinkers to improve the quality journal are welcome.

Journal entitled "PROMISED ORIENT" welcomes research papers from seminary and university professors related to the subjects of Mahdism with following approaches: the Quran and Hadith, Theology and Mysticism, History, Educational sciences, Psychology, Law and Political studies, Sociology, Religions, Cults (deviant sects), Art, Futuristic research, Promised Art welcomes.

Article Submission Guidelines

A) Composing and submission conditions

1. The submitted article should not be submitted simultaneously to other publications or previously published in other journals.
2. Topics should be directly related to discussions about Mahdism.
3. The content of the article should be research-based original (problem-based and innovative).
4. The author of the article should have either a PhD or level four in seminary degree or should have benefitted from personal supervision equivalent to these conditions.
5. Paper must be 15 to 25 page A4 format and typeset in MsWord file and be submitted to the office both in print and electronically.
6. Structure of the article should contain the following: Title of the article (should reflect the content of articles and be as concise as possible), Abstract (Farsi and English Abstracts, at least one hundred up to two hundred words), Keywords (about seven words after the abstract), Introduction, Statement of the Problem and the rationale issue, Research question or Hypothesis, Methodology, Data, Detailed discussions, Conclusion and Suggestions, References (in alphabetical order by author surname.)
7. Abstract of the paper should contain, research methods, problems and research results.
8. Provide the full postal address, contact number, e-mail of the author or authors, academic degree (Ph.D. or academic orientation ...), area of study (Quranic sciences, or ...), academic rank (Professor, Associate professor ...) and nomination of corresponding author is required.

B) The citation method to the references in text and the end of the article

1. Article citation method must be APA (in-text) and insertion of footers should be avoided. Citation to books and periodicals in the text should be

Index

- 5\ Analysis of the Imamate of Imam Mahdi from the perspective of Fariqain**
Dr. Fathollah Njarzadgan, Mahdi Shahmoradi
- 29\ Problems and barriers to waiting (for the savior)**
Dr. Reza Ali Noruzi, Dr. Mohammad Najafi, Fatemeh Hashemi
- 53\ Meeting with Imam of the time and the Letter given to Ali ibn Mohammad Samori**
Dr. Javad Jafari
- 81\ Foreign policy of the theocratic government with emphasis on the implications and expected reservation**
Dr. Askar Dirbaz, Masoud Sadeghi
- 97\ Islamic Revolution, the project of globalization and the issue of Mahdism**
Dr. Morteza Shiroudi
- 121\ The role of believing in absence in the dynamism of scientific and intellectual life of the Shiites in the third and fourth centuries**
Amir Mohsen Erfan
- 143\ Belief in the Savior, based on the "collective unconscious" of Jung; An analogy with the epic of Ancient Phoenix in the East (Iran) and Modern western flying saucers as saviors (the United States)**
Dr. Seyed Razi Moosavi Gilani, Maryam Molavi

In The Name of Allah

Elmi – Pazhuheshi (Research-Scientific) Journal

THE PROMISED ORIENT [MASHREQ-E- MO'OD]

periodical

fifth year, No.17, spring 2011 [1390]

The 'PROMISED ORIENT' has been promoted to a Scientific-Research rate. according to Act No. 3/11/1433 Commission for 1388/9/1 dated Journals of the Ministry of Science, Research and Technology.

Managing Director and editor-in-chief:

Seyyed Masooud PourAghayi

Internal Director and Editorial-board Director:

Mostafa Varmarzyar

Editor: Seyyed Reza Sajjadinejad

Printing: Ali Ghanbari

Typist: Seyyed Heidar Hashemi

Distribution Manager: Mehdi Kamali

Translation of English Abstracts: Majid Fattahipour

Publishing in this issue are: Nosratollah Ayati, Dr

Javad Ja'fari, Mohsen Kabiri, Mojtaba Rezaei,

Mohsen Ghanbari, Dr Seyyed Razi Mousavi Guilani,

Dr Fathollah Najjarzadegan.

Editorial board:

Hojjatoleslam Mehdi Seyyed Massoud PourAghayi
Qom Seminary Professor

Hojjatoleslam Mehdi Mohammad Taghi Hadyzadeh
Qom Seminary Professor

Hojjatoleslam Seyyed Mohammad Bagher Hojjati
Professor of Theology and Islamic studies -Tehran University

Dr Sadegh Ayyinevand
Professor of Tarbiat Modares University, Tehran

Dr Majid Ma'aref
Professor of Theology and Islamic studies -Tehran University

Hojjatoleslam Dr Reza Akbarian
Associate Professor, Tarbiat Modarres University, Tehran

Dr Mohammad Rahim Eyvazi
Associate Professor, Imam Khomeini International University

Hojjatoleslam Dr Faramarz Sohrabi
Faculty Member Bright Future Institute (Institute Mahdism).

Hojjatoleslam Dr Hamid Parsanya
Assistant Professor of Qom Baqerololum University.

Main office: Qom, Shohada Avenue (Safaiyeh), 25th Street, No. 27

Tel: 7840085 - 0251 Fax: 1-7840080-0251

PO Box: 471-37185 Postal Code: 45651-37137

Distribution Centre: Qom, Shohada Avenue (Safaiyeh), 23th Street, No. 5, Tel : 7840902

Circulation: 10,000 Price: 12500 Rials

Email: maqaleh@mashreqmouood.ir - mashreq110@gmail.com - mashreq110@yahoo.com

Website: www.mashreqmouood.ir

Full text in: www.ISC.ir

www.SID.ir

www.magiran.com

Cost of lithography, printing and binding of this journal has been paid by endowments from Islamic Charity and Auqaf Organization.